

تکنتر

از نشرات حزب التحرير

چاپ اول عربی
۱۳۷۲ هـ.ق - ۱۹۵۳ م

چاپ ششم عربی
۱۴۲۲ هـ.ق - ۲۰۰۱ م

چاپ پنجم دری
۱۴۴۱ هـ.ق - ۲۰۲۰ م



www.ummatproduction.com

کابل - افغانستان

قبل از مطالعه

کتابی را که در دست دارید از روی نسخه اصلی آن که به لسان عربی نگارش یافته- ترجمه شده است. از آن جایی که نمی‌توان تمام آنچه را که مؤلف به لسان خود مقصود نموده به غیر آن بیان نمود. بناءً کاستی‌ها و کمبودی‌های کتاب را نادیده گرفته و جهت تدقیق بیش‌تر و صحت متن می‌توانید به نسخه اصلی آن مراجعه نمائید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشکیل حزبی

از قرن سیزدهم هجری (قرن نهم میلادی) بدین سو، حرکت‌های متعددی برای نهضت (بیداری و پیش‌رفت) امت تشکیل گردید؛ اما این حرکت‌ها با وجود گذاشتن تأثیرات بالای اشخاصی که بعداً حرکت‌های دیگری را تشکیل دادند، موفق نگردیدند. پژوهش‌گرانی که در زمینه تحقیق نموده‌اند، عوامل ناکامی این حرکت‌ها را از دیدگاه ساختار حزبی به چهار علت خلاصه کرده‌اند:

۱. این حرکت‌ها بالای افکار عام و نامحدود، غامض و شبه‌غامض استوار بودند و بر علاوه آن، افکار ایشان فاقد تبلور، نقا و صفا بوده‌اند.

۲. طریقهٔ تنفیذ فکر ایشان تعریف نشده بود و با وسایل آنی و نامشخص جهت یافته بود. علاوه بر آن، این وسایل با اغماض و ابهام نیز گره خورده بودند.

۳. این حرکت‌ها بالای اشخاصی که آگاهی کامل و ارادهٔ صحیح نداشتند، استوار بودند. این اشخاص تنها آرزو، شوق و حماسهٔ تحرک و تغییر حالت بد موجود را داشتند.

۴. در میان اعضای این حرکت‌ها رابطهٔ صحیح وجود نداشت؛ آنان صرف به دلیل فعالیت در یک کتله، زیر نام‌ها، شعارها و فعالیت‌های گوناگون یک‌جا شده بودند.

بناءً این حرکت‌ها تازمانی فعال بودند که انرژی و احساسات‌شان تمام می‌شد و بعداً ساکت می‌ماندند؛ از همین رو، کنار رفتن‌شان از صحنهٔ عمل یک امر طبیعی بود. سپس مؤسسين جديد حرکت‌های جدیدی را شکل دادند و همان روند دوباره تکرار می‌شد تا زمانی که انرژی و شوق حرکت‌های جدید نیز از بین می‌رفت. بدین ترتیب، این جریان هم‌چنان ادامه می‌یافت.

ناکام ماندن این حرکت‌ها یک امر طبیعی بود؛ چون این حرکت‌ها بالای یک فکر صحیح، واضح و مشخص استوار نبودند و یک طریقه درست برای عملی ساختن افکار خود نداشتند. از جانب دیگر، نداشتن اشخاص آگاه و رابطه صحیح بین‌شان نیز باعث ناکام ماندن این حرکت‌ها می‌گردید.

اما عدم صحت فکره و طریقه این حرکت‌ها را می‌توان به خوبی در اشتباه فلسفه‌ای که بر اساس آن استوار می‌باشند، دریافت؛ به فرض این که دارای فلسفه‌ای بوده باشند. بعضی از این حرکت‌ها اسلامی و برخی دیگرشان حرکت‌های نژادپرستانه بودند. پیروان حرکت‌های اسلامی مردم را به شکل عام و تعریف نشده به اسلام دعوت می‌کردند و تلاش می‌نمودند تا اسلام را به شکل دلخواه خود تفسیر نمایند؛ به گونه‌ای که با اوضاع حاکم آن زمان و یا هم قوانینی که می‌خواستند از نظام‌های دیگر بگیرند، سازگار شود و از اسلام به عنوان وسیله و توجیهی برای این که نظام‌های غیراسلامی را اسلامی معرفی نمایند، استفاده می‌کردند. اما مسئولین حرکت‌های نژادپرست عرب بدون در نظر داشت اسلام و مسلمانان و بر پایه قوم‌گرایی مبهم و نامعلوم، همواره خواستار نهضت عرب‌ها بودند. آنان واژه‌های نژادپرستانه‌یی مانند عزت، کرامت، عرب، عربی، استقلال و امثالهم را بدون این که از این واژه‌ها مفهوم واضح و روشنی داشته باشند، که با حقیقت نهضت ارتباط داشته باشد، به کار می‌بردند. از جانب دیگر، نژادپرست‌های ترک خواستار برپایی نهضت ملی ترک‌ها بر اساس قوم‌پرستی بودند. نژادپرست‌های عرب و ترک به هدایت استعمارگرانی که هم‌چنان در تلاش توجیه استقلال‌خواهی بالکان از دولت عثمانی (به‌صفت دولت اسلامی) با استفاده از نژادپرستی بودند، حرکت می‌نمودند.

مجادلات لفظی طرف‌داران حرکت‌های عرب، اعم از اسلامی و نژادپرست در روزنامه‌ها و مجلات بالا می‌گرفت. خلاصه محوری که این مجادلات بر آن می‌چرخید، این بود که ثابت شود کدام یک از این حرکت‌ها بر دیگری برتری داشته و مناسب‌تر است: سازمان عرب و یا سازمان اسلامی؟

مدت زیادی از این روند گذشت و تلاش‌های آنان به جایی نرسید؛ زیرا هردو حرکت، یعنی سازمان عرب و سازمان اسلامی در اصل برنامه استعماری بودند تا اذهان را نسبت به دولت اسلامی منحرف نمایند. این تلاش‌ها علاوه بر آن‌که نتیجه مثبتی نداشتند، دولت اسلامی را از ساحة دید و افکار نیز بدور ساختند.

در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی در کنار حرکت‌های اسلامی و نژادپرستی، حرکت‌های وطنی نیز به وجود آمدند. این حرکت‌ها در عکس‌العمل به حاکمیت کفار استعمارگر بر بخش‌هایی از دولت اسلامی و نیز در اثر ظلم سیاسی و اقتصادی که در نتیجه تطبیق نظام سرمایه‌داری بالای مردم به وجود آمده بود، بپا خاستند. هرچند این حرکت‌ها واکنشی در برابر ستم‌گری‌ها و رنج‌هایی بود که متحمل شده بودند؛ اما باز هم در برخی از آن‌ها احساسات اسلامی هم‌چنان غالب ماند و در برخی دیگر، افکار خالص قومی حاکمیت می‌نمود؛ آن‌هم از طریق حرکت‌های ساختگی که استعمارگران به وجود آورده بودند.

سرانجام، این ناحیه ملی‌گرایی باعث شد تا این حرکت‌ها امت اسلامی را سرگرم مبارزه بی ارزشی نمایند؛ مبارزه‌ای که علاوه بر جلوگیری از توجه به اندیشه‌ای که امت را به نهضت می‌رساند، ریشه کفار را نیز در سرزمین‌های اسلامی مستحکم‌تر نمود.

ما بدین باور هستیم که راهکار درست و حقیقی برای نهضت، همانا مبدأ (ایدیولوژی) است که فکرة و طریقه را باهم یک‌جا می‌سازد. این مبدأ همانا اسلام می‌باشد؛ زیرا اسلام عقیده‌ای است که از آن نظام صادر می‌شود، تمام امور مربوط به دولت و امت را معالجه نموده و به‌همه مشکلات زندگی رسیدگی می‌نماید. با وجودی که اسلام یک نظام جهانی است؛ اما طریقه عمل به آن، این نیست که از ابتداء به‌شکل جهانی صورت گیرد؛ بلکه باید به‌گونه جهانی بدان فراخوانده شود و عرصه عمل به آن فقط یک و یا چند سرزمین اسلامی قرار داده شود تا آن‌که در آن‌جا تمرکز پیدا کند و دولت اسلامی در آن تأسیس گردد. این دولت به‌شکل طبیعی رشد می‌نماید تا نخست تمام سرزمین‌های اسلامی را در

برگیرد و بعداً دولت اسلامی آن را به سایر اطراف و اکناف جهان گسترش می‌دهد؛ به این اعتبار که گسترش اسلام، رسالت و مسئولیت دولت اسلامی و هم‌چنین رسالت جهانی و جاودان بشریت است.

تمام جهان برای دعوت اسلامی مناسب است؛ مگر آغاز دعوت باید در سرزمین‌های اسلامی صورت گیرد؛ زیرا باشندگان این سرزمین‌ها مسلمانان هستند. سرزمین‌های عربی را باید برای آغاز دعوت اولویت داد؛ زیرا این سرزمین‌ها علاوه بر آن‌که جزئی از سرزمین‌های اسلامی می‌باشند، به‌زبان عربی تکلم می‌کنند و زبان عربی یکی از عناصر مهم و اساسی فرهنگ اسلامی است. علاوه بر آن، لازم است تا نیروی زبان عربی را با نیروی اسلام متحد ساخت؛ زیرا هردو توان‌مندی اثرگذاری، گسترش و انتشار را دارند. بناءً این یک امر طبیعی است که اساس دولت اسلامی در مناطق عربی پایه‌گذاری شود؛ دولتی که بعدها تمام سرزمین‌های اسلامی را در بر خواهد گرفت. اگرچه دعوت باید حتماً از مناطق عربی آغاز گردد؛ اما لازم است دعوت اسلامی به سایر سرزمین‌های اسلامی نیز انتشار یابد.

این‌که دعوت، باید از مناطق عربی آغاز گردد، بدین معنی نیست که در سایر سرزمین‌های اسلامی تا زمان تأسیس دولت اسلامی فعالیت صورت نمی‌گیرد؛ بلکه دعوت نخست در جهان عرب برای تأسیس دولت اسلامی فعال شده و در مرحله بعدی سرزمین‌های مجاور بدون در نظر گرفتن این‌که این سرزمین‌ها عربی‌اند و یا غیر عربی-شامل دعوت برای تأسیس دولت اسلامی خواهند گردید.

طوری‌که قبلاً ذکر شد، فلسفه حقیقی برای نهضت مبدأ است که فکرة و طریقه را باهم یک‌جا می‌سازد و هر تشکُّل حزبی که هدف جدی آن نهضت باشد، باید هردو (فکرة و طریقه) را به‌خوبی بشناسد.

پس از آن‌که مفهوم مبدأ واضح گردید، به سادگی می‌توان یک حزب را مبنی بر این مبدأ تشکیل داد. بناءً بعد از توضیحات مفصل و دقیق در خصوص مبدأ، طبیعی‌ست، هر حزبی که بر اساس این باور استوار باشد، یک حزب مؤثر، اساسی و روبه‌رشد بوده،

قابلیت این را دارد که جامعه آن را قبول و از آن حمایت نماید و یک‌جا با حزب، بار سنگین مسئولیت را بردارد؛ زیرا این حزب فکرة را درک نموده، طریقه عملی نمودن این فکرة را می‌داند و از اساس امر، به خوبی آگاه است.

اما تنها دانستن چگونگی تشکیل حزبی منجر به نهضت صحیح نمی‌شود؛ بل باید اشخاصی که اعضای حزب هستند، خود نیکوکار بوده و رابطه‌شان رابطه صحیح و سودمند باشد. مناسب بودن یک شخص برای کسب عضویت حزب با توجه به طریقه ارتباطی در کتله تعیین می‌گردد؛ زیرا طریقه ارتباط بین افراد یک حزب مبدئی، بر عقیده و پختگی فرهنگ حزبی استوار است. بناءً تشخیص شایستگی افراد برای پیوستن به حزب به شکل طبیعی پس از ذوب شدن‌شان در حزب و با توجه به سهم‌گیری آنان در تفاعل و دعوت صورت می‌گیرد. پس آن‌چه شایستگی پیوستن به حزب را تعیین می‌کند، همانا چگونگی ارتباط است نه هیأت حزب؛ زیرا رابطه میان افراد یک حزب همانا عقیده و فرهنگ حزبی می‌باشد که از این عقیده سرچشمه گرفته است.

هرگاه ما تشکیلات حرکت‌هایی را که در قرن نهم به وجود آمدند، ارزیابی نماییم، درخواستیم یافت که علت ناکامی آن‌ها طریقه غلط تشکیل حزبی بوده است؛ زیرا آنان فکرة، طریقه و ماهیت فعالیت حزبی را درست درک نکرده بودند؛ بلکه صرف به شکل انجمن و یا اساسی به نام حزب گردهم جمع شده بودند. دلیل آن این بود: مسلمانان پیش از جنگ جهانی اول احساس می‌نمودند که دولت اسلامی عملاً وجود دارد. این دولت با وجود ناتوانی‌ها، کاستی‌ها و اختلاف نظری که در باره‌اش وجود داشت، مرکز اتجاء فکری و دید بود. پس عرب‌ها بدین باور بودند که این دولت حقوق‌شان را مراعات نمی‌کند و بر آنان حکومت می‌راند؛ اما آنان با تمام نیرو عقلاً و قلباً در صدد اصلاح آن بودند؛ زیرا آنان هنوز هم دولت اسلامی را دولت خود می‌دانستند. اما این‌که ایشان نهضت و راه رسیدن به آن را به صورت درست نمی‌دانستند، قادر به تشکیل یک حزب صحیح نشدند. می‌توان ادعا نمود که اکثریت مسلمانان در آن زمان در چنین وضع بسر می‌بردند.

اما فرهنگ بیگانگان در این عصر وارد سرزمین‌های اسلامی شد و در نتیجه آن استعمارگران توانستند تعدادی از مسلمانان را در داخل دولت برای تشکیل حرکت‌های جدایی‌خواه و استقلال‌طلب تشویق نمایند. استعمارگران به‌گونه‌ی خاص توانستند یک تعداد از عرب‌ها را فریب داده و برای تشکیل دادن یک حرکت آزادی‌خواه علیه دولت عثمانی، زیر نام استقلال عرب از دولت عثمانی، در پاریس گردهم جمع نمایند. فرهنگ و افکار بیگانه یک‌جا با احساسات وطن و ملیت‌پرستی که توسط استعمارگران کافر آموزانده شده بود، قوی‌ترین وسیله‌ای بود که عرب‌ها را باهم متحد ساخت. رابطه‌ی عقلی و احساساتی‌شان باهم یک‌جا شده و فقط یک منطق که عبارت از استقلال قوم عرب بود، آنان را در کنار هم جمع نمود؛ زیرا دولت عثمانی در برابر منافع آن‌ها بی‌اعتنایی می‌کرد، بر آنان ظلم می‌نمود و حقوق‌شان را نادیده می‌گرفت. این هدف واحد، انگیزه‌ی واحدی برای تشکیل دادن احزاب دروغینی شد که در نتیجه منجر به شورش عرب‌ها و گسترش نفوذ کفار و استعمارگران در سرزمین مسلمانان، به‌خصوص بلاد عرب گردید. وظایف این احزاب در این‌جا به‌پایان رسید و سپس استعمارگران دست‌آورد تلاش‌های آنان را در بعضی از سرزمین‌های اسلامی باگماشتن‌شان به‌صفت فرمان‌روایان دست‌نشانده‌ی خود، بین‌شان تقسیم نمودند و این مرحله‌ی حیات امت با چنین نتایج دردناک، که تا هنوز از آن رنج می‌برد، به‌پایان رسید.

اما بعد از نابود کردن دولت اسلامی، استعمارگران حاکمیت سرزمین‌های مسلمانان را در دست گرفتند؛ به‌گونه‌ای که مستقیماً بر سرزمین‌های عربی حکم‌روایی نموده و نفوذ خود را به سایر سرزمین‌های اسلامی گسترش دادند. به‌این ترتیب، استعمارگران سرزمین‌های عربی را اشغال نموده و با روش‌ها و اسباب پنهانی مکارانه و خبیث‌شان، که مهم‌ترین آن‌ها پول، نوکران دست‌نشانده و فرهنگ استعمارگری بود، پایگاه خود را مستحکم نمودند.

فرهنگ بیگانگان بزرگ‌ترین تأثیر را در تمرکز افکاری کفر و استعمارگر، عدم نهضت امت و ناکامی حرکت‌های کتلوی، اعم از انجمن‌ها و احزاب داشت؛ زیرا فرهنگ، بزرگ‌ترین اثرگزاری را در فکر انسان دارد و فکر است که زندگی انسان را جهت می‌بخشد. استعمار برنامه‌های تعلیمی و فرهنگی را بر اساس فلسفه ثابت و استوار بنا نمود که همانا دیدگاه‌شان در مورد زندگی دنیا، یعنی جدایی ماده از روح و دین از دولت می‌باشد. آنان شخصیت خود را یگانه مرجع و اساس ثقافت ما ساختند.

استعمارگران حضارت (فرهنگ)، مفاهیم، داشته‌های سرزمین، تاریخ و طریقه زندگی خود را من حیث مصدر اصلی فکر ما قرار دادند. آنان به این اکتفا نکردند؛ بل چهره اصلی استعماری‌شان را که دور از حقایق و مفاهیم ما بود، با روش‌های خبیث‌شان مخفی نمودند و خود را به صفت الگوی ما پیش‌کش کردند که باید از آنان تقلید می‌کردیم و خود را چنان قوی نشان می‌دادند که جرئت مخالفت از اوامرشان را نداشته باشیم و سرپیچی نتوانیم. بعداً آنان داخل جزئیات برنامه تعلیمی گردیدند تا از منهج عام‌شان جزئی‌ترین تفاوتی نداشته باشد.

در نتیجه بر اساس فرهنگ فاسدی تربیت یافتیم؛ فرهنگی که به ما یاد می‌دهد دیگران چگونه فکر می‌کنند و خودمان را از چگونه فکر کردن در ناتوانی طبیعی قرار می‌دهد؛ زیرا فکر ما نه با محیط‌زیست، شخصیت و تاریخ‌مان در پیوند است و نه هم از مبدأ مان نشأت می‌گیرد. از همین رو، به صفت فرهنگیان، از مردم خود بیگانه شدیم و از محیط و نیازهای آن بدور ماندیم. در نتیجه احساسات فرهنگیان از افکار و عقل‌شان جدا شد و طبیعتاً از امت و احساسات آن نیز فاصله گرفتند. طبعاً این‌گونه فکر نمی‌تواند منجر به درک اوضاع حاکم در سرزمین‌ها و نیازمندی‌های امت و هم‌چنین فهم چگونگی نهضت گردد؛ زیرا چنین فکری اگر خالی از احساس نباشد، قطعاً جدا از احساس است. از همه مهم‌تر، چنین فکری، فکر بیگانه است که آن را فردی با احساس اسلامی حمل می‌نماید؛ طبعاً این‌گونه افکار نمی‌توانند ما را به تکتل درستی که بر فهم صحیح استوار باشد، رهنمائی کنند.

اثر ثقافت بیگانگان صرف به روشن فکران منحصر نماند؛ بلکه در مجموع افکار جامعه را از احساسات آن جدا ساخت که نتیجه آن مبهم تر شدن مشکلات جامعه بود. بنابر این، مشکلات ایجاد شده در برابر نهضت امت به اساس حرکت صحیح نیز نسبت به قبل از جنگ جهانی اول زیادتر شد؛ چون در آن زمان مشکل امت و حزب صرف ترقی دادن جامعه از حالت انحطاط بود. اما امروزه مشکل در ایجاد هماهنگی بین افکار و احساسات روشن فکران و ایجاد هماهنگی میان افراد به صورت کل بین افکار و احساسات و به خصوص بین روشن فکران و جامعه - می باشد؛ زیرا این روشن فکران فریفته افکار دور از احساسات بیگانگان شدند؛ به گونه ای که جامعه خود را به چشم حقارت می دیدند، از آن فاصله گرفته و با آن مقابله می نمودند. این فریفتگی باعث می شد تا با بیگانگان استعمارگر انس گرفته، به آنان ادای احترام نمایند و خود را به آنان نزدیک تر نمایند. بدین لحاظ، به چنین روشن فکران غیرممکن بود که یک تصور درست از اوضاع مملکت خود داشته باشند؛ زیرا آن ها بدون این که حقیقت اوضاع را درک کرده باشند، از بیگانگان تقلید می نمودند و تحلیل بیگانگان در مورد اوضاع مملکت را معیار فهم شان از این اوضاع قرار می دادند. هرگاه روشن فکران تحصیل کرده در باره ترقی صحبت می کردند، هدف شان ترقی امت نبود؛ بلکه صرف تقلید کورکورانه بیگانگان بود؛ زیرا احساسات این روشن فکران توسط مبدأ آن ها تحریک نگردیده بود؛ بلکه توسط انگیزه های مانند وطن و شعب (قوم)، که انگیزه های نادرست (باطل) اند، تحریک شده بود. در نتیجه حتی اگر آنان به انگیزه وطن پرستی خود شورش کنند، آن را به شکل صحیح انجام نمی دهند و خود را کاملاً فدای مردم خویش نمی سازند؛ زیرا اوضاع ماحول خود را عقلاً صحیح درک نکرده اند و احتیاجات مردم را عقلاً احساس نکرده اند. فرض کنیم، آنان به هیجان آمده و خواستار نهضت شده اند، در حقیقت این هیجان زاده برخوردی است که با منافع خصوصی آن ها رخ داده است و یا هم از جمله هیجان های تقلیدی ملت ها به شمار می رود. بنابر این، چنین هیجانی خیلی زود از میان می رود، به خصوص زمانی که این تقابل با اشغال نمودن

وظیفه‌ای یا رضایت خاطر به پایان برسد، یا با خودخواهی و منفعت‌طلبی مواجه گردد و یا هم آزار و اذیت به آنان (متصدیان این نوع حرکت‌ها) برسد.

یک تشکیل صحیح نمی‌تواند از چنین افراد ساخته شود؛ مگر این‌که بین افکار و احساسات ایشان هماهنگی صورت گیرد؛ به‌شکلی که آنان با یک ثقافت مبدئی (ثقافت اسلامی) تثقیف شوند. معالجه این شاگرد توسط ثقافت اسلامی به شرطی صورت می‌گیرد که عقل او باید جدیداً شکل داده شود. بعد از ایجاد هماهنگی در فرد، وظیفه ما ایجاد هماهنگی بین فرد و جامعه می‌باشد. هرگاه تأثیر ثقافت بیگانگان نمی‌بود، مشکلات ما برای نهضت امت نسبت به فعلاً خیلی کم‌تر می‌بود.

از همین رو، امکان ندارد ساختار صحیح حزبی با توسل به ثقافت بیگانگان در جامعه قد علم کند؛ هم‌چنان امکان ندارد با این‌گونه ثقافت، اساس چنین تشکیل را گذاشت.

استعمارگران صرف به عملی کردن ثقافت خود اکتفاء نکردند؛ بلکه آنان جو (فضای) اسلامی را با افکار و آرای سیاسی و فلسفی خود مسموم ساختند. در نتیجه نظر صحیح مسلمانان فاسد و افکارشان در تمام ابعاد زندگی نامنظم شد، و این سبب مفقود شدن اتجاه (تمرکز) فکری آنان شد. استعمارگران، هر قدم آگاهانه مسلمانان را به طرف یک حرکت متزلزل و متناقض سوق می‌دادند، که آن را می‌توان به حرکت حیوانی که در حال جان دادن است، تشبیه نمود؛ چنان‌که نهایتاً در خموشی، ناامیدی و سرانجام در تسلیمی کامل از بین برود. به‌همین خاطر این حرکت‌ها فلج گردیده و در رکود، ناامیدی و شکست انتها یافتند. به‌این طریق، بیگانگان از موقع استفاده نموده، شخصیت کفری خود را در مرکز دایره ثقافت قرار دادند و در موضوعات سیاسی نیز اداره را بدست خود گرفتند. حواس سیاست‌مداران و متخصصین سیاسی را به کمک‌خواستن از بیگانگان و اعتماد بر آن‌ها متمرکز ساختند. به‌همین دلیل، اکثر حرکت‌ها، غیرشعوری در صدد کمک‌خواستن از بیگانگان شدند؛ اما متوجه این نشدند که خواستن چنین کمک از بیگانگان و ترویج این مفکوره -که بدون کمک آن‌ها انجام هیچ‌کاری ممکن نیست و هر نوعی که باشد، باید

از آن‌ها کمک گرفت- در واقع تزریق نمودن زهر بیگانگان در افکار امت و یک خیانت برای امت اسلامی است؛ اگر چه نیت نیک هم داشته باشند. آن‌ها ندانستند که پیوند دادن سرنوشت ما به غیر خودمان (به ملل دیگر) انتحار سیاسی است. به این لحاظ، هر حرکتی که افکارش به سبب اعتماد به بیگانگان مسموم شده باشد، نمی‌تواند موفق شود.

علاوه بر آن، استعمارگران جامعه را با افکار وطن‌پرستی، ملیت‌پرستی، سوسیالستی و منطوقی مسموم نمودند و این مفاهیم را در محور تلاش‌های آنی برای نهضت قرار دادند؛ هم‌چنان جامعه را با افکاری مانند "تأسیس دولت اسلامی و وحدت بلاد اسلامی ناممکن می‌باشد" بیش‌تر مسموم ساختند. در حالی‌که با وجود اختلافات مدنی، نژادی و لسانی، وحدت مسلمانان یک امر طبیعی است؛ زیرا مسلمانان توسط عقیده اسلامی -که نظام اسلام از آن سرچشمه می‌گیرد- باهم پیوند خورده‌اند. هم‌چنان استعمار جامعه ما را با افکار غلط سیاسی؛ مانند این گفته‌ها که: "خذ و طالب (بگیر و طلب کن)، الامة مصدر سلطان (مردم مصدر قدرت‌ها می‌باشند)، السیادة للشعب (حاکمیت از آن مردم است)، الدین لله والوطن للجمیع (دین مربوط الله است و وطن مربوط همه)، توحدها الآلام والامال (ما را غم‌ها و آرزوها باهم یکجا ساخته است)، الوطن فوق الجميع (وطن بالاتر از همه)، العزة للوطن (با عزت باد وطن)" و غیره مسموم ساختند. همین‌طور، جامعه را با نظریات واقع‌گرایی عقب افتاده‌ای مثل: "إننا نأخذ نظامنا من واقعنا (ما نظام خود را از واقعیت خود می‌گیریم)، الرضا بالأمر الواقع (رضایت با شرایط فعلی)، يجب أن نكون واقعيين (ما باید واقع‌بین باشیم)" و امثال این‌گونه الفاظ مسموم ساختند.

در نتیجه این مسمومیت، جامعه سرزمین‌های اسلامی؛ از جمله سرزمین‌های عربی چنان شدند که در آن‌ها هیچ حرکت صحیحی ایجاد نگردد. بناءً ناکام ماندن حرکت‌هایی که صرف بر اساس نام حزبی جمع شدند، یک امر عجیب نبود؛ زیرا این حرکت‌ها بر اساس فکر عمیقی که آن‌ها را به شکل صحیح و آمادگی درست ساختار حزبی رهنمایی کند، استوار نبودند و حتی بدون اساسات فکری بودند. احزابی که در عالم اسلامی به خصوص

در عالم عربی قیام نموده بودند، یک پیکر از هم جدا بودند که این نیز یک امر طبیعی می‌باشد؛ زیرا بر یک مبدأ استوار نبودند. هرگاه ما این احزاب را به دقت ملاحظه نماییم، متوجه می‌شویم که قیام نمودن بعضی از ایشان صرف یک عکس‌العمل در برابر بعضی از حوادث ناگهانی بود که موجودیت احزاب را تقاضا می‌کرد که با رفتن حالات و حوادث، این احزاب هم‌چنان از صحنه عمل مفقود می‌شدند یا هم ضعیف شده و آهسته آهسته از بین می‌رفتند. بعضی دیگری از این احزاب بر اساس رفاقت‌های شخصی افراد تشکیل شده بودند. از این‌که اساس چنین تشکیلات رفاقت بود، هرگاه اعضای این احزاب با مسائل شخصی خودشان مشغول می‌شدند، این حرکت‌ها نیز از فعالیت باز می‌ماندند. عده دیگری هم بر اساس مصالح شخصی کوتاه‌مدت و امثال آن استوار بودند.

با توجه بدان‌چه گفته آمدیم، افرادی که بر چنین اساسی و در چنین فضاء و جوامعی گرد هم جمع گردیده و کتله‌هایی را تشکیل دادند، در میان‌شان رابطه حزبی و مبدئی وجود نداشت. نه تنها وجود چنین حرکت‌ها خیری را برای امت در قبال نداشت؛ بلکه به ضرر امت نیز تمام می‌گردیدند. بر علاوه، موجودیت این چنین حرکت‌ها مانع قیام حزب صحیح گردیده یا از آن جلوگیری می‌نمود و یا هم آن را به تعویق می‌انداخت؛ زیرا تخم ناامیدی و شک را در دل‌های عامه کاشته و مردم را وامی‌داشتند تا به هر حرکتی به دیده شک بنگرند؛ هرچند حرکت صحیحی هم باشد. در بین انسان‌ها تخم عقده‌های شخصی و نزاع‌های فامیلی را کاشته و با روش‌های نادرست‌شان تذبذب و گردش در محور منافع خود را به دیگران تعلیم دادند. به عبارت دیگر، آنان طبیعت پاک عامه را فاسد ساخته و کار حرکت‌های صحیحی را که باید از میان مردم به شکل طبیعی بپای خیزند، نیز سنگین‌تر و مشکل‌تر نمودند.

در کنار حرکت‌های اسلامی، نژادی و وطن‌پرستی، حرکت‌های کمونیستی قد علم نمودند که بر اساس تیوری مادیت استوار بودند. این حرکت‌ها تابع حرکت کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی بودند و از طرف آنان توجیه می‌شدند. طریقه آنان تخریب و

ویرانی بود، هدف‌شان به‌علاوه گسترش دادن نظام کمونیستی در سرزمین‌های دیگر، متلاشی نمودن نظام استعماری غربی به نفع نظام بلاک شرقی بود. مسئولین این احزاب من حیث مزدوران نظام بلاک شرقی ایفای وظیفه می‌نمودند. این حرکت‌ها نه‌جوابی برای حل مشکلات امت داشتند و نه از خود تأثیر مثبتی به‌جا گذاشتند. ناکامی ایشان هم یک امر طبیعی بود؛ چون افکارشان خلاف فطرت انسانی و متناقض با عقیده اسلامی بود. این حرکت‌ها برای رسیدن به اهداف خویش از احساسات و وطن‌پرستی عامه بهره‌برداری می‌نمودند و نه تنها مشکلی را حل نمی‌کردند؛ بل وجودشان خود مشکل دیگری بر سایر مشکلات امت بود.

تشکیلات دیگری بر اساس انجمن‌ها عرض وجود نمودند. این انجمن‌ها، انجمن‌های ملی و منطقوی بودند که هدف‌شان فعالیت‌های خیریه بود؛ بناءً شروع به ساختن مدرسه‌ها، شفاخانه‌ها و سرپناه‌ها (منازل مسکونی) نمودند و در پیش‌برد کارهای نیک و خیریه نیز همکاری می‌نمودند. این انجمن‌ها بیش‌تر رنگ فرقه‌گرایی داشتند. استعمار، این انجمن‌ها را در این فعالیت‌ها تشویق نمود تا دست‌آورد فعالیت‌های خیریه‌شان برای مردم معلوم شود. اکثریت این انجمن‌ها، انجمن‌های فرهنگی و خیریه بودند و انجمن‌های سیاسی به ندرت در بین‌شان دیده می‌شد.

هرگاه دست‌آوردهای این انجمن‌ها به دقت بررسی گردد، معلوم خواهد شد که آنان هیچ دست‌آوردی برای امت نداشتند که به نفع‌اش باشد و یا بتواند امت را در روند نهضت یاری رساند. اگرچه ضرر این انجمن‌ها آشکار نیست، چنان‌چه تنها کسانی که به دقت این مسئله را مطالعه نمایند و درباره آن عمیق فکر کنند، آن را دریافت کرده می‌توانند. صرف نظر از منفعت جزئی، وجود این انجمن‌ها خود ضربه محکمی بر پیکر امت اسلام به‌شمار می‌رود.

امت اسلامی در مجموع بخاطر موجودیت بعضی از افکار اسلامی، تطبیق بعضی از احکام شرعی و غلبه احساسات اسلامی، استعداد نهضت را دارد. در عین حال، امت

دارای عاطفه خیر می‌باشد و میل طبیعی به تشکیل حزبی دارد؛ زیرا روحیه اسلامی روحیه اجتماعی است. بناءً اگر امت اسلام به حال خودش گذاشته شود، این احساس اش به گونه منطقی - تبدیل به فکر می‌گردد و این فکر عملی را بار می‌آورد که امت را به نهضت می‌رساند. اما وجود این انجمن‌ها مانع این روند قرار گرفت؛ زیرا آن‌ها با فعالیت‌های جزئی خویش - که همانا تشکیل انجمن‌ها می‌باشد - احساس مشتعل امت را کاهش داده و مسیرش را دگرگون می‌نمودند. به این ترتیب، هرگاه هر عضوی از اعضای این انجمن‌ها متوجه نتیجه زحمات خود؛ مانند اعمار یک مکتب، بنای شفاخانه و یا سهم‌گیری در فعالیت‌های خیریه می‌شود، احساس آرامش و رضایت خاطر نموده و به این فعالیت‌هایش قناعت می‌نماید. اما اگر این نوع انجمن‌ها وجود نمی‌داشتند، روحیه اجتماعی اسلام او را به سوی تشکّل صحیح که همانا تشکّل حزبی می‌باشد، سوق می‌داد؛ تشکلی که نهضت درست و صحیح را به بار می‌آورد.

علاوه بر انجمن‌های فرهنگی و خیریه، انجمن‌های اخلاقی نیز ایجاد شدند که تلاش می‌نمودند امت را از طریق تبلیغ و ارشاد، برپایی کنفرانس‌ها و پخش نشریات به نهضت برسانند؛ به این باور که گویا اخلاق اساس نهضت را تشکیل می‌دهد.

با وجود مصارف هنگفت و تلاش‌های زیاد در این عرصه‌ها بازهم این انجمن‌ها دست‌آورد مهمی نداشتند. خطابه‌های تکراری، کلیشه‌ای و سخنان خسته‌کننده شان احساسات امت را مشغول ساخته بود. تشکیل این حرکت‌ها مبتنی بر فهم نادرستی بود که آنان از این آیت قرآن کریم داشتند که الله متعال خطاب به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [قلم: ۴]

ترجمه: و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!

در حالی که این توصیف شخصی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌باشد؛ نه بیان وصف جامعه به صورت کل.

از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي لِمَمَامِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»

ترجمه: به یقین الله سبحانه و تعالی مرا بخاطر کامل ساختن معیارهای اخلاقی مبعوث نموده است!

هم چنین این قول پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرمود:

«إِنَّمَا بَعَثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»

ترجمه: بدون شک من برای کامل نمودن ارزش های اخلاقی مبعوث گردیده ام. معلوم می شود که این دو حدیث و امثال آن مربوط به مشخصات فرد می گردد؛ نه جامعه. هم چنان این گروه ها تحت تأثیر غلط فهمی این شاعر قرار گرفته اند که گفته است:

و انما الأمم الاخلاق ما بقیت فإن هم ذهبت أخلاقهم ذهبوا

یعنی: این تنها اخلاق است که امت ها را نگه می دارد؛ هرگاه اخلاق شان از بین برود، خود آنان نیز از بین می روند.

در حالی که این اخلاق نیست که کیان امت ها را حفظ می کند؛ بل عقایدی است که آنان پذیرفته اند، افکاری است که آن را حمل می کنند و نظامی است که آن را تطبیق می نمایند.

هم چنین اساس تشکّل این انجمن ها، برداشت نادرستی بود که آنان از معنی جامعه داشتند. آنان فکر می کردند که جامعه متشکّل از افراد است و بس. در حالی که جامعه یک کل است و اجزای آن عبارت است از: انسان ها، افکار، احساسات و نظام ها. نه تنها فساد انسان ها؛ بل فساد جامعه نیز برخاسته از فساد افکار، احساسات و نظام های آن است. همان گونه اصلاح جامعه نیز وابسته به اصلاح افکار، احساسات و نظام های آن است.

همین گونه تشکّل این انجمن ها به مفکوره ای بر می گردد که در اذهان اصلاح طلبان و علمای اخلاق متمرکز گردیده بود؛ مفکوره ای که بر اساس آن گویا این فرد است که جماعت را به انحراف و ویرانی می کشاند و این اخلاق فرد است که وی را استوار نگهداشته

و یا منحرف می‌سازد. بناءً اخلاق استوار و نیکو، فرد را استوار، پابرجا، با نشاط، مثمر، نیک و نیکوکار می‌نماید. در مقابل، اخلاق بد، انسان را ضعیف، سست، بی‌ثمر، بدور از خیر و چنان می‌سازد که جز به اشباع شهوات و ارضای خودخواهی خود به هیچ چیزی دیگری نمی‌اندیشد. بنابر این، دیدگاه این انجمن‌ها بر این استوار بود که اصلاح جمع تنها از طریق اصلاح فرد میسر است؛ از این رو اصلاح جامعه را از طریق منهج اخلاقی آغاز نموده و جهت نهضت امت به اخلاق متوسل گردیدند.

علی‌رغم ناکامی تمام حرکت‌های اصلاحی، که بر اساس قاعده اخلاقی بپا خاسته‌اند، هنوز هم اکثر مردم به این قاعده اخلاقی اعتماد دارند و انجمن‌های اصلاحی را بر اساس همین قاعده ایجاد می‌نمایند. هرچند فرد جزء جامعه بوده؛ اما اسباب و روش‌های تغییر دادن جامعه نسبت به تغییر دادن فرد متفاوت است؛ زیرا فساد جامعه از فساد احساسات عمومی، فساد فضای فکری، فساد روحی و هم‌چنان مفاهیم نادرستی که در جامعه است، سرچشمه می‌گیرد. به عبارت دیگر، همه این فسادها در "عرف عام" به وجود می‌آید و نمی‌توان جامعه را اصلاح کرد؛ مگر این که عرف عام را اصلاح نمود. به تعبیر بهتر: جامعه را نمی‌توان اصلاح کرد؛ مگر این که احساسات همگانی را اصلاح نمود، فضای روحی سالم و زمینه‌های فکری پیوسته با ناحیه روحی را به وجود آورد و نظام را توسط دولت تطبیق نمود.

تحقق این آرمان نیز ممکن نخواهد بود؛ مگر این که فضای اسلامی ایجاد گردد و مفاهیم نادرست اکثریت مردم در خصوص اشیاء اصلاح گردد. این گونه است که جامعه اصلاح شده و فرد نیز در پیوند به آن اصلاح خواهد شد. اصلاح جامعه نه از طریق تکتل بر اساس انجمن ممکن است و نه هم از طریق قرار دادن اخلاق، تبلیغ و ارشاد به صفت اساس و پایه تکتل و تشکیل حزبی.

بدین لحاظ، تمام تکتل‌هایی که بر اساس انجمن‌ها تشکیل شده و از این طریق در تلاش نهضت و اصلاح جامعه بودند، پا به ناکامی گذاشتند. از همین جاست؛ تمام

تکتل‌هایی که بر اساس نام حزبی و نه با اساس مبدأ به میان آمده بودند، به ناکامی انجامیدند؛ زیرا نه دارای فهم درست بودند و نه روابط صحیح میان افرادشان وجود داشت.

ناکامی تمام این تکتل‌ها از ناحیه افرادشان نیز فراهم می‌گردید؛ زیرا آن‌ها به علاوه این که بر اساس نظم کتلوی صحیح استوار نبودند (تکتل منظم بر اساس فکرة و طریقه نداشتند) و طریقه نادرستی را در تکتل‌شان به پیش می‌بردند. در عین حال، تکتل‌های شان به اساس شایستگی ذاتی افراد نیز استوار نبودند؛ بلکه معیار در انتخاب و جلب و جذب اعضاء در نزدشان، منزلت اجتماعی و امکان وجود منافع زودگذر فرد برای حزب یا انجمن می‌بود.

بدین ترتیب، هر عضو جدید بر اساس داشتن موقف والایی در بین قومش، داشتن سرمایه بیش‌تر، برخوردار بودن از حمایت دیگران، پزشک بودن، دارای منزلت و نفوذ بودن برگزیده می‌شد؛ بدون در نظر گرفتن این که آیا این فرد اهلیت این کتله را دارد و یا خیر؟ از این رو، پراگندگی و روحیه طبقاتی در میان اعضاء این گروه‌ها گسترش یافته بود و احساس پوشیده‌ای در میان اعضاء حزب و یا انجمن وجود داشت؛ مبنی بر این که گویا آنان از سایر مردم برتری دارند؛ برتری که نه تنها به خاطر سرمایه و موقف اجتماعی که داشتند؛ بل به دلیل این که عضو این حزب و یا انجمن نیز بودند. بنابر این، هیچ‌نوع تفاعلی و یا نزدیکی بین آنان و ملت صورت نمی‌گرفت. در نتیجه وجود این انجمن و یا حزب خود بلای دیگری بود که دامن‌گیر جامعه شده و گره نوینی را بر سایر گره‌هایی که جامعه را تحت فشار قرار داده بودند، می‌افزود.

بناءً پس از مطالعه، تفکر و بازنگری دقیق می‌توان ادعا نمود که در خلال قرن گذشته در هیچ یک از سرزمین‌های اسلامی هیچ‌گونه تکتل سالمی به وجود نیامده که منجر به نهضت امت گردد. تمام تکتل‌هایی که تاکنون تشکیل شده، ناکام گردیده‌اند؛ زیرا همه بر اساس نادرست استوار بوده‌اند؛ در حالی که نهضت امت وابسته به تکتل و تشکیل درست حزبی است. پس این تکتل و تشکیل درست حزبی چیست که امت را به نهضت نایل

می‌نماید؟ پاسخ این پرسش همان چیزی است که ما بدان نیاز داریم و اینک به بیان آن می‌پردازیم:

جایز نیست تا تکتل صحیحی که امت را به نهضت برساند، بر اساس انجمن استوار باشد؛ انجمنی که نظام گروهی‌اش آن را وامی‌دارد تا به‌انجام یک سلسله اعمال، بیان برخی اقوال یا تنها اعمال و یا هم تنها اقوال بپردازد. جایز نیست به‌تشکیل چنین تکتلی در میان امتی که دنبال نهضت است، تشویق نمود و هم چنین جایز نیست که این تکتل بر اساس حزب‌های بدون مبدأ باشد؛ مانند تکتل‌هایی که پس از جنگ جهانی اول تاکنون در جهان اسلام تشکیل شده‌اند.

یگانه تکتل صحیح آن حزبی است که بر مبدأ اسلامی بنا شده باشد. در این تکتل، فکره به مثابه روح هسته مرکزی و رمز زندگی پیکر حزب می‌باشد. نخستین سلول چنین تکتلی را یک شخص تشکیل می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که فکره و هم چنین طریقه‌ای که از نوع خود فکره (از مبدئی که فکره از آن سرچشمه گرفته است) در وی تجسد می‌نماید تا این که وی در پاک‌ی و صفایی فردی به‌سان همین فکره و در وضاحت و پایداری انسانی به‌سان همان طریقه باشد.

با به‌وجود آمدن این سه عنصر: فکره عمیق، طریقه واضح و آشکار و فرد پاک و استوار، نخستین سلول تکتل صحیح به‌وجود می‌آید. به‌زودی این سلول به‌سلول‌های دیگر تکتل می‌نماید و بدین ترتیب، اولین حلقه حزب (رهبری حزب) تشکیل می‌گردد. هرگاه حلقه اول تشکیل یافت، اساس کتله حزب پدیدار می‌شود؛ زیرا دیری نمی‌گذرد که اولین حلقه به‌کتله تبدیل می‌گردد؛ آنگاه کتله ضرورت به‌رابطه حزبی دارد تا افرادی را که فکره و طریقه را پذیرفته‌اند، با هم دیگر ربط بدهد. این رابطه حزبی عبارت از عقیده می‌باشد که از آن فلسفه حزبی و ثقافت حزب - که مفاهیم آن حزب را صورت ویژه می‌بخشد - سرچشمه گرفته است.

بعد از تشکیل شدن کتله حزبی، کتله داخل مسیر اصلی زندگی می‌گردد. در جریان این روند حزب با حالات مختلف روبه‌رو می‌گردد، با موانع مواجه می‌شود، گاه در برابر طوفان‌های سخت روزگار قرار می‌گیرد و گاه طوفان‌های آرام و بی‌درد سر؛ گاه فضا بر وفق مرادش می‌باشد و گاهی هم در برابرش قرار می‌گیرد. پس اگر کتله توانست در برابر این تحولات و جریان‌های مختلف پایداری نموده و استوار بماند، در حقیقت توانسته که فکرهاش را آشکار نماید و طریقه‌اش را بیان دارد؛ افرادش را آبدیده کند و رابطه‌اش را تقویت نماید؛ گام عملی را در راه دعوت و فعالیت‌ها بردارد و از حالت کتله حزبی به یک حزب مبدئی - که امت را به سوی نهضت صحیح می‌رساند - حرکت کند. این همان تکتل صحیح است که اساس و گوهر موجودیت آن فکره می‌باشد؛ زیرا فکره اساس زندگی است.

اما این تکتل حزبی مبدئی چگونه می‌تواند در میان امتی که در تلاش نهضت است، به شکل طبیعی پدیدار گردد؟ توضیحات در این خصوص قرار ذیل اند:

امت یک جسم واحد است که از هم جدا بوده نمی‌تواند و در ترکیب کلی‌اش شباهت کاملی به انسان دارد. هرگاه شخصی به مرضی مبتلا گردد، سپس از آن مرض شفا یابد و زندگی دوباره در وجودش به دمیدن آغاز نماید، در حقیقت این زندگی مجدد در تمام وجودش به صفت یک کل می‌دمد. به همین ترتیب، یک امت منحط نیز مریض محسوب می‌گردد و هرگاه زندگی مجدد در آن شروع به دمیدن کند، در سراسر وجودش به صفت مجموعه بشری واحد و یک‌پارچه و به اعتبار یک کل می‌دمد. زندگی امت همانا فکره‌ای است که طریقه‌ای از جنس خودش آن را هم‌راهی کند تا به وسیله آن، طریقه تطبیق گردد؛ سرانجام از ترکیب هردوی آن (فکره و طریقه) چیزی به نام مبدأ به وجود آید. تنها وجود مبدأ برای دمیدن زندگی امت کافی نیست؛ بلکه زندگی امت وابسته به هدایت‌پذیری آن از این مبدأ و تطبیق آن در زندگی عملی‌اش می‌باشد. چنان‌چه شاید مبدأ در میراث قانون‌گذاری، فرهنگی و تاریخی امت وجود داشته باشد؛ اما امت از آن

بی‌خبر باشد و یا از وجود فکرة یا طریقه و یا هم ارتباط آن دو باهم بی‌خبر باشد؛ در چنین حالتی هیچ‌گاه وجود محض فکرة و طریقه منجر به نهضت نمی‌گردد.

معمولاً تحریک زمانی در امت پدیدار می‌گردد که تکان‌های شدیدی در جامعه اتفاق افتد و احساس مشترکی را به وجود آورد. این احساس مشترک منجر به عملیه فکری می‌گردد که این عملیه فکری یک سلسله قضایایی را در جریان جستجو و تحقیق در اسباب و انگیزه‌هایی آن تکان‌ها و راه‌های دور و نزدیک برای رهایی از آن به وجود می‌آورد. اگرچه این احساس در بین افراد جامعه مشترک می‌باشد؛ اما میزان آن در میان مردم متفاوت بوده و بستگی به ظرفیت و توانایی دارد که الله متعال برای هر فرد اعطاء نموده است. از این‌رو، راهیابی جامعه به سوی فکرة، پوشیده و پنهان می‌ماند تا این‌که تأثیر آن در نزد افراد خیلی با احساس و دارای ادراک قوی جمع شده و متمرکز گردد؛ این فکرة آن‌ها را بیدار نموده و به هیجان آورد، و آنان را به عمل کردن تحریک کند. به این ترتیب، نشانه‌های زندگی، نخست در ایشان پدیدار می‌گردد.

آنانی که دارای احساس بیش‌تر می‌باشند، احساسات گروهی نیز در آنان نهادینه می‌شود، فکرة در بین ایشان تمرکز پیدا می‌کند و در نتیجه با درک و آگاهی حرکت می‌نمایند. چنین کسانی چشمان امت به‌شمار رفته و گروه آگاه امت هستند. اما این گروه آگاه در آغاز ناراحت و متحیر می‌باشند. راه‌های متعددی را نگریسته، در انتخاب راه‌شان در تردد بسر می‌برند و نسبت آگاهی در بین این گروه نیز متفاوت می‌باشد.

فکری که بالای ادراک استوار است (منطق الاحساس) در بین بعضی از آن‌ها نسبت به دیگران شان قوی‌تر می‌باشد. از میان این گروه یک کتله ممتاز قیام می‌کند و این کتله ممتاز بعد از مطالعات عمیق و همه‌جانبه یکی از راه‌ها را بر می‌گزیند، هدفی را که باید بدان برسد، ارزیابی می‌نماید و راه رسیدن به این هدف را نیز مورد دقت نظر قرار می‌دهد؛ سپس آن راه را به جانب هدف خود تعقیب می‌نماید. به این ترتیب، این گروه مبدأ را اعم از فکرة و طریقه آن شناخته و دارای عقیده راسخ می‌گردد. سپس این مبدأ در این گروه

متجسد شده، عقیده آن می‌شود و سرانجام این عقیده همراه با فرهنگ حزبی یگانه رابط (ربط دهنده) بین افراد این مجموعه می‌گردد.

هرگاه این مبدأ در این افراد متجسد (نهادینه) گردد، نمی‌تواند در بین‌شان محبوس بماند؛ بلکه آن‌ها را به‌جانب دعوت به آن رهنمود می‌کند. آن‌ها کوشش می‌کنند تا اعمال و رفتار خود را مطابق به‌این مبدأ برابر سازند، بر اساس منهج آن پیش بروند و خود را به محدودیت‌های آن مقید نمایند. سرانجام چنان می‌شود که زندگی این افراد صرف بخاطر مبدأ و دعوت به آن و پیش‌برد مسئولیت‌های آن می‌باشد. هدف این دعوت را گردن‌نهادن مردم تنها در برابر آن مبدأ و به‌وجود آوردن آگاهی عامه تشکیل می‌دهد.

به همین شکل، حلقه اول به یک کتله تبدیل می‌گردد و این کتله به یک حزبی که دارای مبدأ می‌باشد، به‌گونه طبیعی در دو ناحیه رشد می‌نماید: نخست این‌که تعداد سلول‌هایش را با ایجاد سلول‌های جدیدی که مبدأ را از روی درک و فراگیری همه‌جانبه بپذیرند، افزایش می‌دهد. دوم این‌که تلاش می‌کند آگاهی عامه را در خصوص این مبدأ در میان تمام افراد امت بالا ببرد.

این آگاهی عامه در باره مبدأ باعث وحدت افکار، دیدگاه‌ها و عقاید امت می‌گردد. این وحدت اگر تمام امت را در بر نگیرد، قطعاً اکثریت امت را در بر خواهد گرفت. به این ترتیب، هدف، عقیده و دیدگاه امت در زندگی واحد می‌شود.

به این ترتیب، حزب به‌مثابه کوره ذوب قرار می‌گیرد که امت را ذوب نموده و از افکار ناپاک و فاسدی که منجر به انحطاط آن گردیده و یا در جریان انحطاط به‌وجود آمده، پاک می‌سازد. حزب این روند و مسئولیت ذوب‌سازی امت را عهده‌دار می‌گردد؛ روندی که سرانجام منجر به نهضت امت خواهد گردید. این یک مسئولیت بسیار دشوار می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که مسئولیت پیش‌برد آن را به‌جز یک حزبی که بر اساس فکرهاش زندگی کند، تمام زندگی خود را وقف این فکر کرده و از هر قدم خود آگاه باشد، کسی دیگر نمی‌تواند به‌پیش ببرد؛ زیرا احساسی که در حزب منجر به فکر گردیده، این فکر را در میان سایر افکار

موجود هویدا و برجسته می‌گرداند و خود یکی از آن افکار می‌باشد. این فکر در آغاز ضعیف‌تر از تمام افکار دیگر جلوه می‌کند؛ چون جدیداً پدید آمده، تا هنوز در امت متمرکز نشده و فضای پشتیبان هم ندارد. با آن هم، از آنجایی که این فکر بر منطق‌الاحساس (فهمی که در نتیجه ادراک حسی به وجود می‌آید) استوار است و احساس فکری، یعنی احساس واضحی را که از افکار عمیق سرچشمه گرفته، تولید می‌کند. طبیعی ست، این فکر هرکسی را که از آن متأثر گردد، صاف و مخلص می‌سازد؛ به گونه‌ای که اگر فرد نخواهد مخلص باشد، نمی‌تواند آن را به پیش ببرد.

این افکار به صفت عقیده و فرهنگ فرد مخلص در آمده و انقلاب سرکشی را در وجود او به میان می‌آورد. این انقلاب سرکش چیزی نیست، جز انفجاری که پس از آتش گرفتن احساس و فکر وی رخ داده است؛ انفجاری که شعله‌ور شدن آن، حماسه و صداقت را در دعوت به وجود می‌آورد و در عین حال، منطق و اندیشه را نیز گسترش می‌دهد. هم‌چنین این افکار در فرد مخلص آتشی می‌گردد که فساد را در وی می‌سوزاند و نوری می‌گردد که راه درست‌زیستن را می‌نماید.

به این ترتیب، دعوت در رویارویی با افکار فاسد، عقاید معمول و عادت‌های کهنه قرار می‌گیرد. این افکار، عقاید و عادات تلاش می‌کنند از خود در برابر فکر جدید دفاع کنند؛ اما همین دفاع‌شان از خود، برخوردی ست که با مبدأ جدید دارند؛ برخوردی که خود منجر به افزایش توانایی این مبدأ می‌گردد.

این تنازع فکری تا زمانی ادامه پیدا می‌کند که مجموع افکار، عقاید و طریقه‌ها متلاشی گردند و تنها مبدأ حزب در بین امت به شکل افکار و عقیده باقی بماند.

هرگاه حزب افکار، عقاید و نظریات را باهم وحدت دهد، در آن صورت اتحاد امت با بینش صحیح به میان می‌آید. آنگاه است که حزب امت را ذوب، پاک و خالص می‌نماید و از آن یک امت واحد می‌سازد. به این ترتیب است که امت به یک وحدت صحیح می‌رسد.

پس از آن حزب وارد مرحله دوم خویش می‌گردد که عبارت از رهبری نمودن امت به‌جانب فعالیت‌های اصلاحی انقلابی است تا امت را دوباره احیاء نموده و سپس پیام اسلام را همگام با امت به سایر ملت‌ها و امت‌ها می‌رساند، تا باشد مسئولیت انسانی خویش را انجام داده باشند.

از آن‌جا که تشکیل حزبی یک حرکت جمعی است و نمی‌تواند حرکت جمعی نباشد، مسئولان حزب در سرزمین‌های اسلامی باید طبیعت حرکت‌های جمعی را به‌دقت مطالعه نموده و حقیقت آن را کاملاً بدانند.

آشنایی با حرکت‌های جمعی - که در زمان خویش دارای نیروی اثرگذار می‌باشند - این را نشان می‌دهد که این حرکت‌ها، در صورت فراهم شدن سهولت‌های زندگی و رفاه، مراعات شدن حقوق طبیعی انسان‌ها و سپردن مسئولیت‌های مهم برای اشخاص نظر به شایستگی، قد علم نمی‌نمایند. این شناخت از حرکت‌های جمعی به‌ما کمک می‌نماید تا هریک از این حرکت‌ها را با میزان خودش بسنجیم. بدین‌گونه محیطی که این حرکت در آن بسر برده و یا می‌برد، اوضاعی که با آن دست و گریبان بوده و یا می‌باشد، نقش افراد با درایت را در پیش‌برد امور و آسان‌سازی راهکارهای برخورد با موانعی که سبب به‌تأخیر افتادن موفقیت و یا متزلزل نمودن آن می‌گردد، مورد مطالعه قرار گیرد.

موفقیت حرکت‌های جمعی در توان‌مندی‌شان برای تحریک نمودن احساسات توده مردم، هم‌چنان در تشویق کردن مردم برای بیان احساسات خویش و هرگاه حکومت مبدأشان را پایمال کند و یا مطابق به‌خواست‌ها و مصالح خود تغییر بدهد، ارزیابی می‌گردد. علاوه بر آن، برای شناخت این حرکت‌ها باید زندگی امت را در جامعه مطالعه نمود. هم‌چنان آشنایی با چگونگی ارتباط امت با فرمان‌روایان و ارتباط فرمان‌روایان با امت و اساس این هر دو علاقه ضروری می‌باشد.

باید نظریات، افکار و قوانین رایج از دیدگاه اسلام بررسی گردد و در صورت مغایرت، باید به آن حکم داده شود. این را نیز باید بدانیم که این تغییرات و اجتهادات در اصول

صورت گرفته است و یا در فروع؟ و آیا اسلام آن را تأیید می‌نماید یا خیر؟ هم‌چنان لازم است بدانیم که آیا این حرکت حالات نفسی امت را به خوبی ارزیابی می‌نماید یا خیر؟ امتی که در زندگی روزمره‌اش شاهد کاهش و نقص دیدگاه‌ها، افکار و احکام اسلامی است و آنچه که نظام زندگی و نظام حکومت آن را با زور، نیرنگ و پول برایش برپا می‌دارند. هم‌چنین، شناخت این حرکت‌ها مستلزم فهم درست از تمایل امت به طرف نظامی‌ست که بالای آن با زور تحمیل گردیده؛ نظام غیراسلامی که اسلام را در جامعه تهدید به زوال می‌نماید و امت را در قهقرای بدبختی و بیچارگی انداخته است. هم‌چنان دیده شود که تمایل متفکرین در بین امت نسبت به تطبیق نظام فاسد چگونه است؟ آیا آن را پذیرفته‌اند و یا رد می‌کنند؟ این موضوع نیز باید معلوم گردد که چه اندازه آنان تحت تأثیر تهدیدها و اغواگری‌های نظام فاسد قرار گرفته و بر اساس این اغوا و تهدید فاسد به پیش می‌روند؟ علاوه بر این همه، کتله حزبی باید خود را بشناسد و مطمئن گردد که از احساس قوی، فکر عمیق و اخلاص ناب برخوردار است و تعاملاتی که در جامعه رخ می‌دهد، باورش را به اسلام و قوانین آن ضعیف نساخته و تمام وعده و نویدها، تهدیدها، دهشت‌افگنی‌ها، هدایا و بلاها مطلقاً بر آن اثری نگذاشته است. هم‌چنان کتله باید بداند که آیا خود از ارزش‌های ذاتی خویش پاسبانی می‌نماید؟ ساحة ایمانش کاملاً در امان است؟ این که خود را با افکار عمیق اسلامی تغذیه می‌نماید یا خیر؟ و آیا منافع عامه و مسئولیت‌اش را به صورت درست درک می‌نماید؟ تمام این موارد باید کامل گردد تا حزب بتواند مبدأ را در امان نگهداشته از آن در برابر جور، قهر، ترور و شدت به خوبی نگهداری نماید. این نیز باید متحقق شود که همین مجموعه افراد تربیت شده با عزم راسخ آماده حمل مسئولیت -با در نظر داشت تمام نتایج آن- و آماده تحمل نتایج آن می‌باشند.

مطالعه تاریخی و تحلیل واقعی حرکت‌های جمعی واقعیت راهکار حزب مبدئی را من حیث یک حرکت جمعی هویدا می‌نماید. چنین مطالعه‌ای کمک می‌کند تا از کامل نمودن شروط حزبی توسط حزب مبدئی و پیش‌برد راهکارش به گونه طبیعی اطمینان

حاصل نمود. به گونه‌ای که هرگاه در حزب، تخطی در اجرای وظایف مشاهده شود، یا بررسی‌ها نشان دهد که حزب ضرورت به تغییر و تبدیل دستگاه خود دارد و یا مقتضی نرمش در رفتار و یا جدیت در مبارزه است، در آن صورت حزب باید از اسالیب ضروری -که متضمن ادای رسالت اسلامی‌اش به شکل موفقانه برای نهضت امت باشد و امت را برای حمل این رسالت مقدس به جانب تمام ملت‌ها و امت‌ها قابلیت ببخشد- پیروی نماید.

راهکار درست تکتل حزبی قرار ذیل است:

۱. در ابتدا فردی که دارای استعداد برجسته عقلی و قوه ادراک تیز می‌باشد، به مبدأ دست می‌یابد و مبدأ با او تفاعل می‌نماید تا برای او واضح و در آن متبلور گردد. به این ترتیب است که نخستین سلول حزب تشکیل می‌گردد و این سلول به زودی پس از پدیدار شدن شروع به تکثیر می‌نماید؛ البته این تکثیر به‌کندی پیش می‌رود. اشخاص جدیدی به این مجموعه پیوسته، سلول‌های بیش‌تری ایجاد می‌گردد و رابطه این اشخاص کاملاً مبدئی می‌باشد. بدین ترتیب است که اولین حلقه حزب (رهبری حزب) تشکیل و آشکار می‌گردد. باید مبدأ یگانه محور تشکیلات و یگانه قوه جاذبه این افراد در محور خودشان باشد و بس.

۲. تعداد افراد حلقه اول -معمولاً- در آغاز کار کم و حرکت‌شان بطی می‌باشد؛ زیرا نه تنها این که حزب احساسات جامعه‌ای را که در آن قدعلم نموده بیان می‌کند؛ بل آن را با الفاظ و معانی برای جامعه ابراز می‌دارد که جامعه به آن عادت ندارد. حزب دارای مفاهیم جدیدی می‌باشد که با مفاهیم حاکم جامعه مغایرت دارد؛ با وجودی که این مفاهیم جدید انعکاس دهنده احساسات جامعه می‌باشند. به همین لحاظ، حلقه اول در جامعه نا آشنا به نظر می‌آید و تنها اشخاصی جذب آن می‌گردند که دارای احساس قوی باشند؛ احساسی که به آن‌ها قابلیت تمایل و جذب شدن به مقتناطیس مبدأ متجسد در حلقه نخست را بدهد.

۳. فکر حلقه اول -معمولاً- عمیق و طریقه نهضت آن بنیادی می‌باشد، یعنی این حلقه از بنیاد و اساس آغاز می‌نماید. ازین رو، حلقه اول از حالت بد و انحطاطی که امت را فراگرفته بالاتر رفته، قضایا را از فضای بلند بررسی نموده و از واقعیت آن چه می‌خواهد امت را به آن منتقل نماید (حیات جدید اسلامی) به‌خوبی آگاه است. همین‌طور، طریقه تغییر دادن حالت فعلی را نیز به‌خوبی می‌داند. از این رو، این مجموعه -که فراتر از فضای جامعه قرار گرفته و دوراندیش بوده- پشت دیوار و پرده را مشاهده می‌نماید؛ در حالی که اکثر افراد جامعه‌ای که این حلقه در آن زندگی می‌کند، تنها آن چه را می‌بینند که در برابرشان قرار می‌گیرد. این اکثریت بخاطر ارتباط مستحکم‌اش با واقعیت بدی که در آن بسر می‌برند، نمی‌توانند از حالت و موقعیت خود بلند بروند و برای‌شان دشوار است تا راهکار تغییر وضعیت بد موجود را به‌شکل صحیح درک کنند؛ زیرا فکر جامعه -که در انحطاط بسر می‌برد- فکر سطحی بوده و همه‌چیز را از دیدگاه واقعیتی برمی‌گیرد که در آن بسر می‌برد؛ سپس هرچیز را بر آن قیاس شمولی و غلط نموده و خود را مطابق به آن عیار می‌سازد. بنابر این، منافع خود را در محور همین واقعیت‌هایی قرار می‌دهد که در آن بسر می‌برد.

اما نخستین حلقه حزبی با فکرش مرحله ابتدائی را پشت‌سر گذاشته و در مسیر تکامل قدم می‌گذارد. این حلقه واقعیت را موضوع فکری‌اش قرار داده و برای تغییر آن مطابق به مبدأ تلاش می‌ورزد؛ نه این‌که واقعیت را مصدر فکرش قرار داده و مبدأ را در محور آن بچرخاند. بنابر این، حلقه نخست تلاش می‌کند واقعیت را تغییر دهد و آن را تابع و فرمانبر اراده خود گرداند تا واقعیت مطابق مبدئی که حزب بدان باور دارد، تغییر کند و نه این‌که مبدأ مطابق واقعیت تغییر بخورد. از این رو، جامعه و نخستین حلقه حزب در دیدگاه‌شان در باره زندگی از هم فاصله دارند که این فاصله نیاز به کوتاه نمودن دارد.

۴. فکر حلقه نخست حزب (رهبری) بالای یک اصل (اساس) ثابت استوار است و این اصل عبارت از این است که باید این فکر با عمل یک جا شود و نیز فکر و عمل باید به منظور یک هدف مشخص به پیش بروند. از این که حلقه اول حزب مسلماً متضمن مبدأ بوده و افکار آن با مبادی و اصول ثابت فوق الذکر ارتباط داده می شود، یک فضای ایمانی ثابت ایجاد می گردد. چنین فضا در آرام نمودن جامعه و تغییر آن کمک می نماید؛ زیرا این فکر با هر چه برخورد می نماید، آن را به شکل خود در می آورد و نه این که خود به شکل آن در آید.

در مقابل، جامعه در حال انحطاط دارای قاعده فکری نمی باشد؛ زیرا این جامعه در کل دارای هدف معینی نمی باشد که برای آن فکر نماید و برای برآوردنش تلاش کند؛ بلکه هدف افراد آن کوتاه مدت و خودخواهانه می باشد. در نتیجه این جامعه دارای فضای ایمانی نبوده، ناگزیر مطابق فضای حاکم بر خود تغییر ایجاد می کند و نه این که فضا را مطابق خود تغییر دهد. از این جاست که در ابتداء میان حلقه اول حزب و جامعه ای که در آن بسر می برد، مبارزه صورت می گیرد.

۵. از آن جایی که حلقه نخست حزبی (رهبری) مسئولیت دارد تا فضای ایمانی را به وجود آورد - که لازمه آن یک طریقه معین تفکر در بین جامعه می باشد - پس لازم است تا حرکت های منظم و برنامه ریزی شده ای را برای رشد سریع خود و پاک سازی کامل فضای خویش به وجود آورد تا بدین ترتیب بتواند پیکر حزبی اش را به صورت درست و با سرعت زیاد تشکیل بدهد. این حلقه باید با طی نمودن سریع مراحل مختلف از حالت یک حلقه حزبی به یک کتله حزبی تغییر شکل دهد و سپس به شکل یک حزب کامل درآید؛ حزبی که خود را بالای جامعه به گونه ای بقبولاند که بر آن جامعه اثرگذار باشد؛ نه اثرپذیر.

۶. باید این حرکت های منظم و برنامه ریزی شده پس از بررسی دقیق جامعه، افراد، فضاها، حاکم، احتیاط کامل از نفوذ عناصر فاسد در نهاد آن و بر حذر بودن از مرتکب

شدن اشتباهی در ترکیب بخشی از بخش‌هایی که حزب بر اساس آن تشکیل یافته است، به وجود آید تا باشد این عوامل حزب را به جهت نادرست سوق ندهد و یا باعث انشعاب و انقسام درونی حزب نگردد.

۷. لازم است، عقیدهٔ راسخ، ثابت و فرهنگ حزبی پخته یگانه رابطه بین اعضای حزب و قانونی باشد که حزب را جهت می‌دهد؛ نه قوانین اداری که درج کتاب‌ها شده است. راهکار تقویت این عقیده و فرهنگ عبارت از بررسی و تفکر می‌باشد تا ذهنیت به‌خصوصی شکل گرفته و فکر مرتبط با احساسات به‌وجود آید. همواره باید فضای ایمانی بالای حزب غالب باشد تا تنها دو عامل حزب را باهم پیوند دهند که عبارت از قلب و عقل است.

بنائاً ناچار باید به مبدأ ایمان داشت تا قلب شروع به جمع نمودن افراد حزب نماید؛ سپس باید مبدأ را به دقت بررسی، مطالعه و از آن نگرهبانی نمود و آن را به خوبی دانست تا عامل دوم پیوند حزب - که همانا عقل می‌باشد - به‌میان آید. به این ترتیب، حزب به‌شکل صحیح آماده شده و رابطهٔ آن به‌گونه‌ای مستحکم می‌گردد که حزب را در برابر تمام تکان‌ها توان‌مند و پابرجا نگاه می‌دارد.

۸. رهبری حزب (حلقهٔ نخست حزب) از یک جهت شبیه یک موتور احتراقی است و از جهت دیگر، مخالف آن. شباهتش به آن از این نقطه نظر است؛ مثلاً یک موتور احتراقی گازی دارای نیروی حرارتی می‌باشد که از شعله و بنزین (تیل) حرکت موتوری تولید می‌گردد. این نیروی حرارتی فشاری را در هوا به‌وجود می‌آورد که این فشار دستگاه را به حرکت می‌آورد. این دستگاه محرک بوده که حرکتش را بالای سایر قطعات تحمیل می‌نماید و سرانجام وسیله به حرکت می‌آید. بدین ترتیب، وجود شعله، بنزین و حرکت موتوری اصل به‌شمار می‌روند؛ زیرا تولید نیروی حرارتی آنست که فشار به‌وجود می‌آید و این فشار است که حرکتش را بالای سایر قطعات تحمیل نموده و موتور به حرکت می‌آید. هرگاه حرکت موتور متوقف شود، قسمت‌های دیگر ماشین نیز توقف می‌کند.

بنابر این، شعله، بنزین و موتور باید وجود داشته باشند تا ماشین به حرکت بیاید و تمام اجزای آن نیز حرکت کنند.

به همین شکل، در رهبری حزب (حلقه نخست حزب) فکر به مثابه شعله، احساس افراد آگاه رهبری حزب به سان بنزین و افرادی که احساساتشان تحت تأثیر فکر قرار می‌گیرند، مانند حرکت موتور می‌باشند. بر این اساس، هرگاه فکر با احساسات انسان تماس پیدا کند، انرژی تولید می‌گردد؛ این انرژی رهبری را به حرکت می‌آورد و این حرکت رهبری بالای سایر قطعات حزب، اعم از افراد، حلقات، کمیته‌های منطوقی و دیگران تحمیل می‌گردد. این قطعات از حرارت آن متأثر گردیده و مانند ماشین، حرکت و فعالیت می‌نمایند. از این جاست که سیر حزب با حرکت آغاز می‌گردد و شروع به نمو و تشکیل خود می‌نماید.

بنابر آن، رهبری باید به دیگر اعضای حزب انرژی بدهد تا آنها به شکل صحیح عمل کرده بتوانند. هم‌چنان، برای حرکت اجزای ماشین، حرکت موتور ضروری است. این شباهتی است که بین رهبری حزبی و موتور احتراقی وجود دارد.

برای این که قیادت حزبی از خود اثری بالای دیگر اعضای حزب بجا گذاشته بتواند، باید مدام با دیگر اعضا ارتباط داشته باشد. هرگاه مسئولان حزب بعد از کوشش‌های زیاد در تماس و ارتباط با دیگر اشخاص و کمیته‌ها به این نتیجه می‌رسند که آنان بدون تحریک، از خود حرکت نشان نمی‌دهند، نباید ناامید گردند و باید بدانند که این یک امر طبیعی است؛ زیرا تا موتور به حرکت نیامده و حرارت تولید نکند، ماشین نمی‌تواند به حرکت بیاید.

اگرچه رهبری (حلقه نخست حزب) با موتور احتراقی شباهت‌هایی دارد؛ اما تحمیل حرکت توسط رهبری بالای اعضای حزب به شکل دوام‌دار مؤثر و کارساز نمی‌باشد؛ چنان‌که در موتور احتراقی اتفاق می‌افتد؛ بلکه تحریک حزب توسط رهبری در ابتداء می‌باشد و بس. هرگاه حزب در مسیر حرکت قرار گرفت، دیگر چنین نمی‌باشد. از این جهت، رهبری حزب با موتور احتراقی متفاوت است. موتور احتراقی همیشه و به‌گونه

مستمر قوه محرک ماشین می‌باشد؛ در حالی که رهبری (حزب) به مثابه موتور اجتماعی است و نه موتور احتراقی.

اعضا، حلقات و کمیته‌های محلی حزب انسان‌ها هستند؛ نه آهن و در آن‌ها زندگی وجود دارد و از گرمای مبدأ -که ممثل آن رهبری (حلقه اول حزب) می‌باشد- متأثر می‌شوند. بنابر این، اعضا بعد از آشنایی با فکر و پیوستن با گرمای رهبری حزبی، خود جزء موتور می‌شوند و آنگاه است که حرکت رهبری از طریق نیروی حرارتی که دارد، تمام حزب را به گونه طبیعی به حرکت می‌آورد؛ زیرا رهبری حزب -من حیث یک موتور اجتماعی- فکر فراگیری است که تمام حزب را در بر می‌گیرد. در این مرحله، رهبری دیگر بیگانه فراهم‌کننده حرکت موتوری نمی‌باشد؛ بلکه با رشد خود و تکامل تشکیلات حزبی، تمام حزب در فراهم‌آوری حرکت موتوری نقش می‌داشته باشند. به این ترتیب، پیش‌روی حزب دیگر نیاز به حرکت رهبری و یا تولید حرارت آن ندارد. این جاست که مبدأ در بین اعضا جریان پیدا می‌کند و حلقات و کمیته‌های محلی آن به شکل خودکار و بدون نیاز به حرکت رهبری، به پیش می‌روند؛ زیرا حرارت هر عضو حزب از مبدأ و فکر منتشر شده و در میان حزب و پیوند طبیعی آن با این اعضا، بر می‌خیزد.

۹. یک حزب دارای مبدأ، برای تطبیق نمودن مبدأ خود در جامعه خویش از سه

مرحله باید بگذرد:

اول: مرحله درس و تعلیم به منظور ایجاد فرهنگ حزبی.

دوم: مرحله تفاعل با جامعه‌ای که در آن بسر می‌برد، تا باشد مبدأ در بین جامعه به مثابه عرف عامی قرار گیرد که در پی درک و فهم فراگیر به وجود آمده است، تمام گروه‌ها آن را من حیث مبدأ خود بپذیرند و از آن به شکل دسته‌جمعی دفاع کنند. در این مرحله امت به مبارزه‌اش علیه کسانی که مانع تطبیق این مبدأ می‌گردند، اعم از استعمارگران و گروه‌های حاکم مستبد و منحل‌شده در فرهنگ بیگانه -که استعمار آنان را در پیش روی خود قرار می‌دهد- آغاز می‌کند؛ زیرا امت این مبدأ را مبدأ خود و حزب را رهبر خود می‌داند.

سوم: مرحله به دست‌گیری زمام حکم به‌گونه کامل و همه‌جانبه توسط امت است تا حکومت طریقه‌ای برای تطبیق مبدأ بالای امت قرار گیرد. از این مرحله به بعد، بخش عملی حزب خود را در زندگی آشکار می‌نماید و دعوت به طرف مبدأ، وظیفه اساسی دولت و حزب باقی می‌ماند؛ زیرا حمل مبدأ، رسالت امت و دولت می‌باشد.

۱۰. مرحله اول، مرحله تأسیس و پایه‌گذاری می‌باشد. رهبری درین مرحله تمام افراد امت را مساویانه و عاری از فرهنگ صحیح پنداشته، آغاز به تثقیف افرادی می‌کند که علاقه به پیوستن با حزب و فرهنگ آن را دارند، تمام جامعه را به شکل یک مدرسه در نظر می‌گیرد و می‌کوشد در مدت کوتاه گروهی را که توان‌مندی پیوستن و تفاعل با جامعه را داشته باشد، تربیه نموده و آماده سازد. باید دانست که این پروسه تثقیف در حلقات، شکل آکادمیکی را نداشته و کاملاً از پروسه مدارس متفاوت می‌باشد. بنابر این، پروسه تثقیف باید به این مفهوم پیش برود که مبدأ معلم می‌باشد و نیز دانش و ثقافت اندوخته‌شده باید محصور به مبدأ و هر چیزی باشد که برای پیش‌برد زندگی ضروری است.

بناءً برای این‌که از مدرسه‌ای و آکادمیکی شدن ثقافت حزبی جلوگیری گردد، باید ثقافت شکل عملی را داشته باشد و به خاطر عمل به آن در زندگی فراگرفته شود. باید یک مانع ضخیمی بین افکار اعضاء و جنبه آکادمیکی ایجاد گردد تا ثقافت حزبی رنگ ثقافت تعلیمی و آکادمیک را به خود نگیرد.

۱۱. حزب تشکیلی است که بالای فکر و طریقه، یعنی مبدهی که افرادش به آن ایمان دارند، استوار می‌باشد. حزب از افکار و احساسات جامعه سرپرستی می‌نماید تا آنان را رشد دهد و از انحطاط فکری و احساساتی آن جلوگیری کند. هم‌چنین، حزب امت را تثقیف نموده و به سوی زندگی جهانی سوق می‌دهد. پس حزب تثقیف‌کننده حقیقی به‌شمار می‌رود؛ چنان‌که مدارس نمی‌توانند از آن اظهار استغنا و بی‌نیازی نمایند؛ هرچند تعداد این مدارس بیش‌تر شده و فراگیر شوند.

حزب و مدرسه از هم تفاوت‌هایی دارند که باید دانسته شوند. این تفاوت‌ها در چند نکته پیداست که اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) مدرسه هرچند برنامهٔ درست و صحیحی هم داشته باشد، بازهم نمی‌تواند نهضت امت را ضمانت کند. نهضت تنها زمانی میسر است که حزبی در جامعه تأسیس گردیده و وظیفهٔ تثقیف جامعه را بر دوش گیرد؛ زیرا مدرسه نظر به طبیعت‌اش هرچند آزاد هم که باشد، بازهم ناچار باید پای‌بند قوانین و ضوابط باشد. بناءً مدرسه دارای خصوصیات و صفات متمیزهٔ خاصی است؛ از این‌رو توان‌مندی این را ندارد که تشکّل نماید؛ زیرا باید همواره تابع واقعیت باشد. هرگاه کسی بخواهد مدرسه را به‌شکل تشکیل در آورد، تشکیل نمودنش پروسهٔ پیچیده بوده، می‌طلبد این کار در یک زمان معین انجام گیرد و در آن تغییر به‌وجود آید. هم‌چنین آماده‌سازی مدرسه بر اساس ثابت و یک‌نواخت صورت می‌گیرد که تشکّل را نمی‌پذیرد.

ب) یک حزب با برنامهٔ صحیح دارای خصوصیات ذیل است:

- I. دارای زندگی بوده و رشد می‌کند.
 - II. دارای قابلیت تطور بوده و از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر منتقل می‌شود.
 - III. دارای قابلیت حرکت بوده و در هر عرصه‌ای از عرصه‌های جامعه و هر جزئی از اجزای سرزمین‌ها حرکت می‌نماید.
 - IV. حس و درک دارد و واقعیت‌هایی را که در یک جامعه رخ می‌دهند و جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند، درک می‌کند.
- آماده‌سازی افراد توسط حزب بر اساس ساختار زندگی و احساسات می‌باشد؛ پس حزب دارای رشد دوام‌دار و تغییر مستمر بوده و طریقهٔ یک‌نواخت ندارد؛ زیرا همگام با زندگی و اشکال آن به‌پیش می‌رود تا آن را تحت تأثیر فضای ایمانی خود قرار داده، واقعیت موجود را تغییر دهد و آن را موافق مبدأ خود عیار سازد.

ج) مدارس به منظور تعلیم و تربیه و تثقیف فرد به صفت فرد معین بناء یافته است. اگرچه مدرسه خود یک جماعت کوچکی به شمار می‌رود؛ اما از لحاظ تعلیمی، شکل فردی را به خود دارد و به همین دلیل است که نتایج آن نیز به شکل انفرادی بوده و نه جمعی. اگر فرض کنیم ساکنین یک شهر ده هزار تن باشند و در آن مدارسی وجود داشته باشند که در آن‌ها یک هزار شاگرد شامل باشند، چنین مدرسی نمی‌تواند هیچ‌گونه نهضت جمعی را در این شهر رونما سازند.

د) اما یک حزب، صرف نظر از افراد آن، گروه را در کل من حیث یک گروه تثقیف و تربیت می‌کند. حزب افراد را من حیث اعضای یک جامعه ملاحظه می‌کند؛ نه افراد به خصوص. از این رو، حزب آنان را به اعتبار اجزای گروه تثقیف می‌نماید و نه به اعتبار فرد بودنشان. از همین جاست که نتایج کار حزب به شکل گروهی بوده و نه فردی. طور مثال: اگر فرض کنیم یک مملکت یک میلیون دارای یک حزب صد نفری [فعال] باشد، این حزب می‌تواند یک نهضت را بار آورد که مدرسه توانائی آن را ندارد؛ هر چند تلاشی را به خرج داده باشد، زمانی را سپری نموده و هر اندازه شاگردی را هم که فارغ داده باشد.

ه) مدرسه فرد را آماده می‌سازد تا بر گروهی که در آن بسر می‌برد، اثرگذار باشد. اثرگذاری این فرد جزئی و اندک می‌باشد؛ زیرا وی بخشی از احساسی را در اختیار دارد که در نهضت اثر ضعیفی می‌داشته باشد.

و) حزب گروه را آماده می‌نماید تا بالای فرد اثر بگذارد. گروه می‌تواند اثرگذاری کلی و همه‌جانبه داشته باشد؛ زیرا احساس این گروه قوی، بیدارگر و جهت نهضت دارای توانایی می‌باشد. از همین جاست که اثرگذاری گروه بالای افراد قوی بوده و نهضت را با کم‌ترین تلاش و کوتاه‌ترین مدت در افراد به وجود می‌آورد؛ زیرا آن‌چه فکر را بیدار می‌نماید، همانا احساسات است و با تفاعل این دو، برای نهضت حرکت به وجود می‌آید.

مهم‌ترین تفاوت‌های حزب با مدرسه را می‌توان به‌گونه‌ی ذیل خلاصه کرد:

I. مدرسه یک‌نواخت بوده و توان‌مندی تشکّل را ندارد. در حالی‌که حزب مدام در حال پیش‌رفت از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر بوده و یک‌نواخت نیست. حزب توانایی این را دارد که در زندگی تشکیلات به‌وجود آورد و آن را مطابق فضای ایمانی‌اش تغییر دهد.

II. مدرسه افراد را تربیت می‌نماید تا جماعت را تحت تأثیر خود قرار بدهند؛ پس دست‌آوردهای آن نیز فردی می‌باشد. در حالی‌که حزب جماعت را تربیت می‌نماید تا افراد را متأثر سازند؛ پس دست‌آوردهای آن نیز گروهی می‌باشد.

III. مدرسه احساسات افراد را برای این آماده می‌سازد که احساسات جماعت را تحت تأثیر خود قرار دهد؛ اما نمی‌تواند بالای احساسات جماعت اثرگذار باشد و از بیدار نمودن فکر جماعت عاجز می‌ماند. در حالی‌که حزب احساسات جماعت را به‌شکل کل برای تغییر دادن احساسات افراد آماده می‌سازد. در نتیجه احساسات عمومی و مشترک جامعه توان‌مندی این را پیدا می‌کند که افراد را تحت تأثیر خود قرار بدهند و افکارشان را به‌گونه‌ی همه‌جانبه بیدار نمایند.

۱۲. در این مرحله باید همواره در نظر داشت که تمام جامعه مدرسه بزرگ حزب به‌شمار می‌رود. در عین حال، این را نیز باید همواره در حلقات حزب در نظر داشت که میان مدرسه و حزب تفاوت زیاد وجود دارد.

درک این مسئله که تمام جامعه مدرسه حزب به‌شمار می‌رود، از طبیعت وظایف حزبی در این مرحله سرچشمه گرفته است که متضمن بیدار نمودن عقاید واقعی و ارایه مفاهیم صحیح می‌باشد. این وظیفه می‌تواند صرف توسط یک پروسه تربیوی انجام شود که معلم آن مبدأ حزب و مضمون درسی آن ثقافت حزب می‌باشد. مثل آن مبدأ و این ثقافت کسانی می‌باشند که مبدأ در آن‌ها نهادینه شده است. آنان آموزگاران مستقیم جامعه می‌باشند، کمیته محلی حیثیت اداره را دارد و حلقات آن صنف‌های جامعه محسوب می‌گردند.

جامعه به صورت کل مدرسه به شمار می رود. این پروسه تربیوی از افرادی که اعضای حزب به شمار می روند و مفاهیم آن را از خود می دانند، می خواهد تا ثقافت حزب را در هر زمان بررسی عمیق و ژرف نموده و آن را به خوبی درک نمایند. بر علاوه آن، آنان باید قانون اساسی، فرمان های مهم و قواعد عامی را که حزب تبنی کرده است، گسترش بدهند و این امر مستلزم فعالیت های تثقیفی می باشد. از همین جاست که پای بندی و دقت در پیش برد این بخش با هر فردی که تازه وارد حزب می شود، از اهمیت زیادی برخوردار است؛ صرف نظر از این که وی دارای تحصیلات عالی است یا ابتدائی و یا هم تحصیل یافته نبوده و قابلیت پذیرش هر ثقافتی را داراست. هرگونه سهل انگاری در جریان روند تدریس -با هر فردی که باشد- باعث می گردد آن شخص خارج از دایره حزبی بماند؛ اگرچه خود را منسوب به حزب بدانند و این امر به ساختار کلی حزب نیز مضر تمام می شود.

به هیچ وجه نباید در این مرحله و قبل از دست یافتن حزب به افرادی که تعلیمات حزبی را فراگرفته اند، اقدام به فعالیت عملی نمود. بنابر این، این صرف یک مرحله تعلیمی است و بس.

اما درک این که ثقافت حزب از ثقافت مدرسه متفاوت است، بدین لحاظ مهم است که مبدا ثقافت حزبی شکل ثقافت مدرسه را به خود بگیرد و در نتیجه حزب فعالیت هایش را من حیث حزب از دست بدهد. بناءً باید میان کسانی که منسوبین حزب به شمار می روند و جنبه علمی در ثقافت حزبی دارند، تفاوت قایل شد. باید دانست که ثقافت حزبی بخاطر تغییر دادن مفاهیم، پیاده نمودن آن در زندگی عملی و حمل رهبری فکری در بین امت می باشد. کسی که این مفاهیم را به دوش گرفته نباید از این رهگذر وارد عرصه علم و دانش گردد و هرگاه به مسئله علمی و پژوهشی ضرورت پیدا می کند، باید به مدرسه مراجعه نماید؛ نه حزب.

اکادمیکی شدن ثقافت حزبی خطر به شمار می‌رود؛ زیرا عرصه علمی خاصیت عملی را از بین می‌برد و انتقال به مرحله دوم فعالیت‌های حزب را به تأخیر می‌اندازد.

۱۳. مرحله دوم عبارت از مرحله تفاعل با امت می‌باشد و همین مرحله است که کشمکش‌هایی را با خود دارد. این مرحله خیلی حساس است، موفقیت در آن بیان‌گر ساختار درست حزبی می‌باشد و ناکامی درین مرحله به این دلالت می‌کند که در ساختار حزب نقصی وجود دارد که باید اصلاح گردد. این مرحله بر مرحله قبلی استوار است؛ لذا موفقیت در مرحله نخست شرط حتمی برای موفقیت در مرحله دوم می‌باشد. مگر تنها موفقیت ثقافتی در مرحله اول، برای موفقیت در مرحله دوم کافی نمی‌باشد؛ بلکه موفقیت ثقافتی در مرحله اول (تثقیف) باید برای مردم شناخته شده باشد. بدین معنی: مردم باید بدانند که دعوتی وجود دارد و نیز از موقف‌گیری و عمل‌کرد اعضای حزب باخبر باشند. هم‌چنین، لازم است تا روحیه جمعی و تلاش‌های شان برای تغییر دادن جامعه، در جریان حلقات درسی و در زمان برخورد با جامعه‌ای که در آن بسر می‌برند، در میان اعضای حزب پرورش یابد تا در زمان انتقال به مرحله دوم آمادگی برخورد گروهی و جمعی را دارا باشند و بدین ترتیب، تفاعل با امت برای‌شان آسان گردد.

۱۴. یک عضو حزب نمی‌تواند قبل از پختگی و رشد کامل در مرحله تثقیف، به مرحله تفاعل منتقل شود؛ پختگی و رشدی که وی را شخصیت اسلامی بخشد؛ چنان‌که نفسیه وی با عقلیه‌اش هم‌نوائی پیدا کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ»

ترجمه: هیچ یک از شما مؤمن نخواهد بود تا آن‌که هوای نفسش تابع آنچه گردد که من با خود آورده‌ام!

هم‌چنین، مردم باید بدانند که این فرد حامل دعوت اسلامی می‌باشد و این‌که باید در جریان حلقات و ارتباطش با جامعه ذوق و علاقه به فعالیت‌های گروهی در وی تقویت گردد؛ چنان‌که به‌گونه کامل از انزوا و گوشه‌نشینی بیرون آید؛ زیرا گوشه‌نشینی مخلوطی از ترس و ناامیدی است که باید از میان افراد و جامعه ریشه‌کن گردد.

۱۵. حزب باید به شکل طبیعی از مرحله تثقیف به مرحله تفاعل گذر کند. هرگاه خواسته باشد قبل از اكمال مرحله اول به مرحله دوم برود، توانمندی آن را نخواهد داشت؛ زیرا مرحله تثقیف است که باید نقطه آغاز در آن تکمیل گردد؛ بدین معنی که مبدأ در همین مرحله در افراد نهادینه می‌گردد و جامعه را واضحاً متوجه حضور دعوت و مبدأ می‌کند. زمانی که مبدأ در افراد نهادینه شد و جامعه حضور دعوت را احساس نمود، آنگاه دعوت از نقطه آغاز عبور نموده و ناچار باید به طرف نقطه انطلاق برود. برای سیر به طرف نقطه انطلاق، حزب باید امت را مخاطب قرار دهد و برای مخاطب قرار دادن امت نخست باید تلاش‌های زیادی را به منظور آماده‌سازی زمینه‌های خطابش به‌خرج دهد. هرگاه این تلاش‌ها موفق شد، آنگاه زمینه خطاب فراهم گردیده و امت را مستقیماً مورد خطاب قرار می‌دهد.

مراد از تلاش برای آماده‌سازی زمینه مخاطب قرار دادن امت اینست که تثقیف حلقات باید به‌گونه جدی و متمرکز به پیش برود، مردم به شکل گروهی و در هر جای ممکن تثقیف شوند، نقشه‌های استعمار برملا گردد و مصالح امت تبنی شود. هرگاه حزب بتواند در این چهار چیز یک‌جا کامیاب گردد، آنگاه آماده مخاطب قرار دادن امت شده، به‌گونه طبیعی به سوی نقطه انطلاق انتقال می‌یابد و همین انتقال به نقطه انطلاق است که حزب را به‌گونه طبیعی از مرحله اول - که همانا مرحله تثقیف است - گذر می‌دهد و وارد مرحله دوم - که مرحله تفاعل می‌باشد - می‌نماید. بدین ترتیب است که حزب تفاعل را با امت به‌گونه طبیعی و در زمان مناسب آغاز می‌نماید.

۱۶. تفاعل حزب با امت برای موفقیت در مسئولیتش امر ضروری پنداشته می‌شود؛ زیرا اعضای حزب در میان امت هراندازه زیاد باشند و به هر پیمان که قوت هم داشته باشند، باز هم نمی‌توانند به تنهایی و بدون تفاعل با امت و همراهی آن کاری انجام دهند. اعضای حزب نمی‌توانند امت را برای همکاری با خود برانگیزند و امت با ایشان همکاری نمی‌نماید؛ مگر این‌که با آن تفاعل نمایند و در این تفاعل کامیاب گردند. تفاعل با امت

بدین معنی نیست که اعضای حزب بتوانند مردم را دور خود جمع نمایند؛ بلکه مراد از تفاعل این است که مفهوم مبدأ حزب را به مردم منتقل نمایند و مردم آن را مبدأ خویش بپذیرند. اساس این مبدأ، که همانا اسلام می‌باشد، در میان امت وجود دارد؛ چنانچه این احساسات امت است که به فکره متحول شده و در گروه خاصی تبلور نموده است؛ گروهی که حزب از آن به وجود آمده و قاعده این احساسات (افکار و اعمال برای یک هدف خاص) بیانگر واقعی مبدأ می‌باشد.

از این رو مبدأ (اسلام) احساسات درونی امت بوده و حزب بیانگر این احساسات است. پس هرگاه حزب در خطابش صریح، در لسانش شیوا و در بیانش صادق باشد، امت به زودی مبدأ را درک و با حزب تفاعل می‌نماید و در نتیجه تمام امت به صفت حزب مطرح می‌گردد. گروه خاصی که یاد شد، رهبری این حرکت را توسط ساختار حزبی به دوش می‌گیرد؛ حرکتی که امت را به رهبری حزب روانه مرحله سوم می‌نماید؛ مرحله‌ای که مبدأ را از طریق حکومتی که کتله حزبی به دست گرفته به گونه انقلابی تطبیق می‌نماید. این یگانه طریقه‌ای است که فکره را به مرحله اجراء و عملی آن می‌رساند؛ بدین معنی که طریقه خود جزئی از مبدأ محسوب می‌گردد.

باید دانست که در مسیر مرحله تفاعل موانع و مشکلات زیادی وجود دارد که برای غالب شدن بر آنها شناخت آن موانع و طبیعت آنها ضرور است. این موانع بسیار است که مهم‌ترین آنها قرار ذیل اند:

الف) مغایرت مبدأ با نظامی که در جامعه تطبیق می‌گردد.

مبدأ حزب یک نظام جدید برای زندگی در مقابل نظامی می‌باشد که در جامعه حاکم است. این نظام جدید با نظامی که بالای مردم تطبیق می‌گردد و گروه حاکم به اساس آن بالای مردم حکومت می‌نماید، مغایرت دارد. از این رو، این گروه (گروه حاکم) مبدأ جدید را من حیث تهدیدی برای خود و موجودیت خود می‌داند که ناچار باید در برابر آن قرار گرفته و با استفاده از وسایل مختلفی مانند: تبلیغات و پروپاگند، پراکنده نمودن دعوت‌گران

و استفاده از وسایل مادی با آن بجنگند. بنابر این، بر حاملین مبدأ در جریان تفاعل با امت و دعوت به سوی مبدأ، لازم است تا خودشان را با هر روش و وسیله ممکن از اذیت آنان نگهدارند، با شرح دادن واضح دعوتشان در برابر پروپاگندهای فریبنده‌شان مقابله و هرنوع مشقتی را در این راه تحمل نمایند.

ب) یکی دیگر از مشکلات، اختلافِ ثقافت می‌باشد.

برعلاوه افکار مختلف در جامعه، فرهنگ‌های مختلفی نیز در بین امت وجود دارد؛ اما امت دارای احساسات واحد می‌باشد. فرهنگ‌های گوناگون به خصوص فرهنگ استعمارگری در تضاد با این احساسات امت قرار دارند. در حالی که فرهنگ مبدأ (فرهنگ اسلامی) نمایانگر واقعی احساسات امت است. مگر دیدگاه عام فرهنگی در جامعه، نظام تعلیمی و تربیتی در مدارس، معاهد و دیگر مراکز فرهنگی و سیاسی بر اساس فرهنگ بیگانگان به پیش می‌روند. لذا بر حزب لازم است تا با فرهنگ خود علیه دیگر فرهنگ‌ها و افکار، به مبارزه بپردازد تا شعور و احساساتش را به درستی برای امت بیان دارد و در نتیجه امت یک‌جا با حزب به حرکت در آید.

این جاست که پرداختن به مبارزه با سایر افکار و فرهنگ‌های رایج در جامعه قطعاً باعث برخورد میان افکار و فرهنگ حزب با سایر افکار و فرهنگ‌ها می‌گردد. این برخوردی میان فرزندان امت است؛ لذا باید از استدلال‌های بیهوده جلوگیری شود، اعضای حزب باید خط مستقیمی را در برابر خطوط ناهمگون ترسیم نموده، بر اساس آن به پیش بروند و از پرداختن به استدلال‌های بی‌نتیجه جداً جلوگیری نمایند. زیرا جدل بیهوده منجر به خودخواهی می‌شود که شخص را کور و کر ساخته و از رسیدن به حقیقت دور نگه می‌دارد. در حالی که باید پیوسته افکار حزب تشریح گردد و خطای سایر افکار، بطلان دیگر فرهنگ‌ها و خطر نتایج آن‌ها آشکار گردد. در این هنگام است که امت از دیگر فرهنگ‌ها و افکار منصرف شده و به فرهنگ و فکر حزب روی می‌آورد. حتی حاملین افکار غلط و فرهنگ بیگانه اگر اخلاص و درک داشته باشند، با آشکار شدن خطای فرهنگ بیگانه از آن روی‌گردان خواهند شد.

اما باید دانست که این روند (برخورد با سایر فرهنگ‌ها و افکار و بیان خطاهای آن‌ها) خود از دشوارترین مسئولیت‌های حزب می‌باشد. بنابر این، تفاعل با امت در اماکنی که فرهنگ بیگانگان بیش‌تر نفوذ کرده، نسبت به جاهایی که نفوذ آن کم‌تر است، دشوارتر می‌باشد. هم‌چنان ایجاد نهضت در آن‌جا که حاملین افکار بیگانه کم‌تراند، نسبت به مناطقی که تعداد چنین افراد بیش‌تراند، آسان‌تر می‌باشد. از این‌رو، حزب باید از مردمی که با آن‌ها تفاعل می‌نماید، آگاهی همه‌جانبه داشته باشد تا بتواند با استفاده از روش‌های مناسب آن مردم با آنان تفاعل نماید.

ج) مانع دیگر، واقعیت‌گرایان، یعنی موجودیت افرادی در میان امت است که به فضا و جو موجود (حاکم) تسلیم می‌شوند. بدین ترتیب، در پی حضور فرهنگ بیگانه، مسمومیت فضا به وسیله بیگانگان و هم‌چنین در پی گسترش جهل، دو گروه از واقعیت‌گرایان به وجود می‌آیند:

گروه نخست کسانی هستند که خواستار پذیرش، رضایت و تسلیم شدن به واقعیت به‌صفت یک امر حتمی - می‌باشند؛ زیرا آنان واقعیت را مصدر فکری خود قرار داده و راه حل مشکلات‌شان را در آن جستجو می‌نمایند. راه غلبه بر این گروه اینست که تلاش شود آن‌ها را وارد بحث عمیق و دقیق نمود تا متوجه گردند که برای تغییر واقعیت می‌توان این را موضوع فکر قرار داد؛ نه مصدر فکر؛ به این ترتیب، این گروه ممکن است از طرز تفکرش برگردد.

گروه دوم واقعیت‌گراهای تاریک‌اندیش می‌باشند؛ کسانی که نمی‌خواهند چشم‌های خود را باز نمایند و در روشنی زندگی کنند؛ زیرا آن‌ها با زندگی کردن در تاریکی انس گرفته و عادت نموده‌اند که ساده و سطحی بیندیشند. این گروه به مرض تبدیلی جسمی و فکری دچار شده، به گذشته‌ای که نیاکان خویش را بر آن یافته‌اند، روی آورده و فقط به دلیل این که گذشته است، بدان پای‌بند و وفادار مانده‌اند. این گروه واقعیت‌گراهای حقیقی می‌باشند؛ زیرا خود از جنس واقعیت بوده و افکارشان راکد و بدون حرکت می‌باشند.

به همین لحاظ، این گروه ضرورت به غم خواری بیش تر دارند و راه غلبه بر این گروه اینست که برای تثقیف نمودن، تصحیح مفاهیم و برداشت های شان تلاش و کوشش صورت گیرد.

د) از جمله موانع دیگری که سد راه دعوت قرار می گیرد، وابستگی مردم به مصلحت های شان می باشد.

انسان ها در عین حالی که به مصالح شخصی و فعالیت های روزمره خود ارتباط دارند، با مبدأ نیز رابطه برقرار می کنند. گاهی معلوم می شود که این مصالح با دعوت به سوی مبدأ در تعارض قرار می گیرند و شخص در این حال می کوشد تا میان این دو هم خوانی به وجود آورد.

برای غالب شدن بر این مشکل، بر کسانی که مبدأ را پذیرفته اند، واجب است تا حزب و دعوت را مرکز دایره ای قرار دهند که منافع شخصی شان به دور آن بچرخند. بناءً دعوت گر نباید به کاری مشغول شود که با دعوت منافات داشته باشد، یا باعث گردد وی دعوت را به فراموشی بسپارد و یا هم مانع وی از پیش برد دعوت گردد. اگر دعوت گر به این امر توفیق یافت، در این صورت دعوت در محور فعالیت های وی قرار گرفته و منافع شخصی به دور دعوت خواهند چرخید.

ه) مشکل دیگری که سد راه دعوت قرار می گیرد، گذشتن از امور زندگی دنیا؛ مانند سرمایه، تجارت و غیره در راه اسلام و حمل دعوت است. برای غالب شدن بر این مشکل، مسلمان باید به یاد آورد که الله متعال جانها و ثروت های شان را از آنها در برابر جنت خریده است.

به این یادآوری باید اکتفاء شود. انتخاب به اشخاص واگذار شود که کدام یک را ترجیح می دهند و نباید فرد مسلمان به انجام هیچ کاری مجبور ساخته شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم در نامه اش به عبدالله بن جحش - که وی را در رأس سریه ای برای ترصد مشرکین قریش در نخلستانی میان مکه و طایف فرستاده بود - چنین نگاه داشته است:

«وَلَا تُكْرِهَنَّ أَحَدًا مِّنْ أَصْحَابِكَ عَلَى الْمَسِيرِ مَعَكَ وَامِضْ لِأَمْرِي فِيمَنْ تَبِعَكَ»

ترجمه: هیچ یک از همراهانت را مجبور نساز تا با تو همراهی کنند و با

کسانی که از امر تو اطاعت می کنند بر اساس فرمان من به پیش برو!

و) تفاوت های مدنی یکی دیگر از مشکلاتی اند که شاید مانع گسترش دعوت در

جوامع گردند.

محیط شهر از محیط قریه و محیط این دو از محیط بادیه فرق دارد. در نتیجه

مدنیت شهرها از مدنیت قریه جات متفاوت است و مدنیت این دو از بادیه و خیمه نشینان

فرق می کند. از این رو، شاید این تفاوت ها و اختلافات به حزب این باور را بدهد که

در روند تثقیف و یا راهنمایی مبدئی خویش با توجه به تفاوت های شهر، قریه و بادیه

تفاوت و اختلاف بیاورد. این یک استدلال خیلی خطرناک است؛ زیرا هر چند اشکال

تمدن متفاوت و گوناگون باشد، باز هم امت یکی بوده و دارای احساسات و مبدأ واحد

می باشند. بنابر این، دعوت نیز در میان امت باید یکی باشد و نباید هیچ فرقی میان شهر

و قریه گذاشته شود. تفاعل نیز باید با همه یکسان صورت گیرد.

۱۷. در این مرحله (مرحله تفاعل با امت) خود حزب نیز با دو خطر مواجه می گردد:

نخست خطر مبدئی؛ خطری که متوجه مبدأ می باشد و دوم خطر طبقاتی.

اما در خصوص خطر مبدئی باید گفت: این خطر توسط جامعه و تمایل آن برای

برآوردن خواسته های مقطعی و جدی اش و هم چنین غالب شدن آرای باقی مانده جامعه

بالای افکار حزب ظاهر می گردد. بدین گونه وقتی حزب در جامعه وارد کارزار می شود، با

توده های مردم در تماس شده و با آنها تفاعل می نماید تا آنها را رهنمایی کند. این در

حالی ست که حزب مجهز به مبدأ خویش می باشد. توده های مردم دارای افکار متناقض؛

از قبیل افکار کهنه و واپس گرا، افکار وراثتی به جا مانده از نسل های پیشین، هم چنین افکار

بیگانه و خطرناک و تقلید از کفار استعمارگر می باشند. بنابر این، حزب تلاش می ورزد

تا با این توده ها تفاعل نموده و آنها را با دیدگاه ها و افکار حزب آشنا سازد، با جدیت

می‌کوشد تا مفاهیم‌شان را تصحیح و عقیده اسلامی را در آن‌ها برانگیزد و فضای صداقت و عرف درست همه‌گانی را توسط مفاهیم حزب در میان‌شان به‌وجود آورد. این کار مستلزم دعوت و تبلیغات (ارشادات) می‌باشد تا حزب بتواند امت را بر اساس مبدأ دور خود جمع نماید؛ طوری که باور امت را به مبدأ تقویت بخشد و در ایشان نسبت به مفاهیم حزبی اطمینان ایجاد کرده، اعتماد و احترام امت را جلب و امت را آماده عمل کردن تحت رهبری حزب نماید. آنگاه وظیفه حزب اینست که به تعداد اعضای خود - که امت بالای آن‌ها اعتبار داشته باشد - بیفزاید تا این اعضا رهبری عام و تام امت را همانند جنرال‌های نظامی به عهده گیرند. هرگاه حزب در این مرحله تفاعل موفق گردد، در آن صورت امت را در چهارچوب مبدأ به‌جانب هدفی که در نظر دارد؛ بدون این‌که از خط سیر خود خارج و یا منحرف شود، رهبری خواهد نمود.

اما اگر حزب رهبری توده‌های مردم را قبل از اتمام مرحله تفاعل و ایجاد آگاهی عامه در بین امت به‌دوش گیرد، در این صورت رهبری مردم توسط حزب مطابق مبدأ نبوده؛ بلکه توسط شناخت علایق موجود امت، برانگیختن احساسات و تصویری که در برآوردن آرزوهای امت نزدیک است.

در حالی که این توده‌ها درین حالت، هنوز هم احساسات قبلی‌شان را از قبیل میهن‌پرستی، ملیت‌گرایی و روحانیت کهنوتی از دست نداده؛ بل فعالیت‌های گروهی آن‌ها را تحریک نموده و در پی آن عنعنات مبتذل؛ مانند فرقه‌گرایی و مذهب‌گرایی، افکار کهن؛ مانند استقلال و آزادی، شعارهای فاسد؛ مانند نژادپرستی و قبیله‌گرایی دوباره در میان‌شان قد علم می‌نماید. این‌جاست که تناقض بین حزب و توده‌های مردم به‌میان می‌آید؛ زیرا آنان خواستار چیزهایی برای خود می‌شوند که با مبدأ مطابقت ندارد و هم‌چنین خواهان برآورده شدن آرزوهای کوتاه‌مدت و مقطعی می‌گردند که برای امت مضر تمام می‌شوند. آنان برای برآورده شدن این آرزوهای‌شان به‌حماسه آمده، هیجان‌شان افزایش می‌یابد و سرانجام خواسته‌ها و شعارهای گوناگونی هویدا می‌گردد.

در این صورت حزب باید در بین دو انتخاب مشکل تصمیم بگیرد: یا با برآشتگی و عمل کرد ناشی از احساسات شان مقابله کند که در نتیجه سبب ویران شدن تمام چیزهایی که حزب برای تسلط داشتن بر جامعه بنیاد گذاشته بود، می شود و یا با منحرف شدن از مبدأ خود و سهل انگاری در آن مردم را طور موقت راضی نماید. البته هریک از این دو مورد، خطری بزرگی برای حزب می باشد.

بناءً بر اعضای حزب لازم است، هرگاه مردم و مبدأ باهم در تضاد قرار گیرند، تنها به مبدأ متمسک شوند و بس؛ هرچند در برابر خشم امت هم قرار گیرند؛ زیرا این خشم موقتی بوده و پایداری اعضای حزب در مبدأ، باور و اطمینان امت را نسبت به خودشان مجدداً برمی گرداند.

اعضای حزب در هیچ صورت نباید کوچک ترین تخلف و تخطی را از مبدأ مرتکب شوند؛ زیرا این مبدأ است که زندگی حزب به شمار رفته و نیز ضامن بقاء و دوام حزب خواهد بود. برای دوری جستن از چنین حالات ناهنجار و دفع این چنین خطرها، حزب باید تلاش ورزد تا امت را با مبدأش انس دهد، وضوح و روشنی افکار و مفاهیم اش را هم چنان حفظ نماید و کوشش کند حاکمیت فضای افکار حزب بالای امت دوام دار بماند. توجه و جدیت فراوان به مرحله تثقیف، اهتمام زیاد به تثقیف گروهی، افشای دقیق نقشه های استعمار، پاس داری دوام دار از امت و منافع آن، ذوب شدن در مبدأ و حزب به گونه همه جانبه، زدودن غبارهایی که بر روی افکار و مفاهیم حزب می نشینند تا همواره پاک و صاف بماند و به خرچ دادن بیشترین تلاش و کوششی که در توان هست، همه و همه مواردی اند که پیش برد آن امور را آسان خواهند نمود.

خطر دومی که حزب با آن روبرو می گردد، همانا خطر طبقاتی است که در بین اعضای حزب رخنه می کند؛ نه در میان امت. چنان که وقتی حزب نمایندگی از امت و یا اکثریت آن می کند، از یک مرتبه بلند، مقام محترم و بزرگداشت همه جانبه در میان امت و افراد پرنفوذ برخوردار می باشد. امکان دارد قرار گرفتن در چنین مقامی باعث

غرور و تکبر گردد و از این جهت اعضای حزب فکر کنند که بر امت برتری دارند و این که وظیفه‌شان رهبری نمودن امت است و وظیفه امت اطاعت و فرمان‌برداری از آنها می‌باشد. این جاست که آنان خود را بر امت و یا افراد عادی حزب، بدون این که عواقب آن را در نظر گرفته و آن را ارزیابی نمایند، برتر می‌دانند. هرگاه این روش ادامه یابد، امت فکر می‌کند حزب طبقه دیگری بوده که از سایر امت متفاوت می‌باشد و در خود حزب نیز احساس طبقاتی به میان می‌آید. این احساس نشانه آغاز نابودی حزب به‌شمار می‌رود؛ زیرا این‌گونه برخورد، تلاش حزب را برای بدست آوردن اطمینان مردم و باور افراد صاحب‌رِسوخ کاهش می‌دهد و اعتماد مردم را نسبت به حزب کم می‌کند. از این جاست که امت شروع به روگشتاندن از حزب می‌کند و هرگاه امت از حزب روگردان شود، حزب فرو می‌پاشد و برای برگرداندن اعتماد مجدد نیاز به تلاش و کوشش دو برابر خواهد بود.

از این رو، اعضای حزب باید مانند افراد عادی امت باشند، جز خدمت‌گذاران امت، دیگر هیچ احساسی نسبت به امت نداشته باشند و باید بدانند که مسئولیت حزبی‌شان همانا خدمت به امت است؛ زیرا چنین احساس و فهم سیستم دفاعی‌شان را تقویت می‌بخشد و آنها را نه تنها در کسب حمایت امت کمک می‌نماید؛ بلکه در مرحله سوم، زمانی که ایشان قدرت را بدست می‌گیرند و مبدأ را تطبیق می‌نمایند، نیز کمک می‌کند. در نتیجه در زمان حاکمیت‌شان بالای امت، هم‌چنان خدمت‌گزار امت باقی می‌مانند و بدین ترتیب، زمینه تطبیق بهتر مبدأ برای‌شان میسر می‌گردد.

۱۸. مرحله سوم، مرحله رسیدن به حاکمیت می‌باشد.

حزب توسط امت و فعالیت برای طلب‌نصره، قدرت را بدست می‌آورد و مبدأ را یک‌باره و به‌گونه همه‌جانبه تطبیق می‌نماید. این همان طریقه‌ای است که به نام طریقه انقلابی یاد می‌شود. این طریقه، مشارکت در قدرت را به‌گونه نسبی نمی‌پذیرد؛ بلکه تمام قدرت را خود در دست می‌گیرد و آن را طریقه تطبیق مبدأ برمی‌گزیند؛ نه به‌هیچ‌هدف. طریقه تطبیق مبدأ اسلامی در هر شرایط و هر حالتی طریقه انقلابی است که هرگز تدریج را نمی‌پذیرد.

هرگاه دولت مبدأ را به شکل کامل و جامع "در داخل" تطبیق نمود، باید به حمل دعوت اسلامی "در بیرون" آغاز نماید و در بودجه دولت مبالغی را برای گسترش دعوت و تبلیغ آن اختصاص دهد. دولت سرپرستی حمل این دعوت را یا به اساس روابط بین‌المللی و یا توسط حزب، نظر به چگونگی حالات، به دوش می‌گیرد.

حزب با وجود بدست آوردن قدرت بازهم به فعالیت‌هایش به صفت یک حزب ادامه می‌دهد و دستگاه حزبی آن هم‌چنان برپا می‌ماند؛ چه اعضای حزب دارای مقام دولتی باشند و یا خیر.

حکومت‌داری نخستین گام عملی تطبیق مبدأ حزب در دولت و تلاش برای تطبیق آن در هر جزئی از اجزای جهان به‌شمار می‌رود. این همان گام‌هایی اند که حزب برای گذار فکره به مرحله عملی آن در میدان زندگی‌اش برمی‌دارد. به عبارت دیگر، این‌ها گام‌هایی اند که حزب برای گذار مبدأ به میدان زندگی به منظور از سرگیری زندگی اسلامی، رشد فکری جامعه و حمل دعوت به تمام جهان برمی‌دارد. این جاست که حزب وظیفه عملی خود را که بخاطر آن تأسیس شده بود، عهده‌دار می‌شود.

بدین ترتیب، وجود حزب ضامن حقیقی برای برپایی دولت اسلامی، دوام آن دولت، تطبیق درست و صحیح اسلام، دوام آن و تطبیق و حمل دعوت اسلامی برای تمام جهان می‌باشد؛ زیرا بعد از تأسیس دولت، حزب به حیث مراقب (نظارت‌کننده) دولت، امت را در امر محاسبه دولت رهبری می‌نماید. در عین حال، دعوت اسلامی را به سرزمین‌های اسلامی و سایر نقاط جهان حمل می‌نماید.

ومن الله توفیق

امت کتاب

www.ummatproduction.com